

با معامله موقتاً دچار اختلال گشته بود؛ میان پرده‌های کدورت آمیزی که هرچند گاه رخ مینمودنشان افت و خیز روابط دو کشور بود. اما این روابط، که بر مبنای مستحکم قراردادهای سری نظامی، تمایل آلمان به احتراز از جهت‌گیری منحصرأ‌غربی، و خصومت مشترک با لهستان اتکاء داشت، همچنان نزدیک‌تر و ثمربخش‌تر از روابط شوروی با هر کشور دیگری بود. روابط با لهستان از زمان کودتای پیلسودسکی در مه ۱۹۲۶، افت بیشتری کرد و بدلیل ترس شوروی از آنکه پیلسودسکی با وطلبانه وسیله اجرای طرحهای ضد شوروی قدرتهای غربی گردد، و پس از آن بدلیل تلاش مصرانه، هرچند ناموفق، لهستان برای متشکل ساختن همسایگان غربی اتحاد جماهیر شوروی - فنلاند، کشورهای ساحل بالتیک و رومانی - در یک پیمان پان‌اتحادیه تحت رهبری لهستان، کدورت آمیز شد. سیاستهای سردرگم ژاپن در چین، و کنترل مدعی وار این کشور بر منچوری - که از طریق ایلخان چینسی تحت الحما به اش چانگ تسولین اعمال میشد - روابط شوروی با این کشور را نا هموار میساخت.

عجیب و خلاف تصور مینماید، اما ابتکار عمل مهمی که دیپلماسی شوروی در این زمان به خرج داد شرکت در فعالیتهای بین‌المللی در ژنو بود. همکاری شوروی با جامعه ملل تا کنون به رابطه ظریف و شکننده‌ای با سازمان بهداشت آن محدود گردیده بود. مسکو جامعه را همواره بعنوان جزئی از اجزاء قرارداد صلح سرکوبگرانه ورسای در ۱۹۱۹، و پوشش استتاری مزورانه‌ای برای تدارکات نظامی متفقین تخطئه کرده بود. این تحریم همچنان باقی بود، اما اکنون، با پیوستن آلمان به جامعه، غیبت از صحنه عمل احساس انزوای شوروی را افزایش داد. در مه ۱۹۲۷ یک هیئت نمایندگی بزرگ از شوروی جهت شرکت در کنفرانس جهانی اقتصادی برای نخستین بار وارد ژنو شد. نمایندگان شوروی با نگرانش راه‌وروشهای سرمایه‌دارانه و دفاع از انحصار تجارت خارجی، اما در عین حال مطالبه "همزیستی مسالمت‌آمیز و دو نظام اقتصادی"، نشان خود را هم بر جلسات عمومی و هم بر کمیسیونهایی که از طرف کنفرانس ترتیب یافت برجا گذارد. بدست نیامدن نتایج مشخص از این کنفرانس این برداشت اولیه و طرف را که تمامیهایی برقرار شده قابلیت توسعه بیشتر دارند، زائل نساخت.

جنجالی‌تر از این، حضور شش ماهه بعدیک هیئت نمایندگی شوروی بریاست لیتوی نوف‌معاون کمیسرا مورخا رجه خلق در نشست کمیسیون تدارک خلع سلاح در ژنو بود. لیتوی نوف با پیشنهادهای محای کامل هرگونه تسلیحات زمینی، دریایی و هوایی، چنان درخشید که ماه مجلس شد. او رستی جنجالی و خجالت‌دهنده گرفتار بود. کمیسیون با عجله داداه گفتگورا به نشست بعدی خود در مارس ۱۹۲۸ موکسول ساخت. در نشست دوم لیتوی نوف برخستگی نا پذیر برنا مه تجدیدنظر شده‌ای برای

خلع سلاح کامل مرحله‌ای ارائه کرد. وقتی این پیشنهادها نیز با بیگانی‌شد و طرح دیگری را برای محدود ساختن تسلیحات پیشنهاد کرد که، هرچند کمتر از دو طرح سلفش اتوپیک بود، از هر آنچه در مخیله قدرت‌های غربی می‌گنجید بسی فرا تر میرفت. این طرح تنها از جانب آلمان که پیمان و رسای تسلیحاتش را شدیداً محدود ساخته بود، و عضو جدید کمیسیون، ترکیه، با قدری همدلی استقبال شد. این جریان‌ات برای اکثریت نمایندگان همچنان معذب‌کننده و ناخوشایند بود؛ و آنان چاره‌ای جز تعویق مجدد اجلاس نیافتند. اما در عوض باعث تبلیغات زیادی برای لیتوی نوف و اتحاد جماهیر شوروی در محافل رادیکال غربی علاقه‌مند به خلع سلاح - که تا همین مقطع هم صبرشان از پیشرفت کندکا رکمیسیون سرآمده بود - گشت.

گام حائز اهمیت بعدی در روابط شوروی با دنیای غرب در تابستان ۱۹۲۸ برداشته شد. وزیر کشور آمریکا کلوگ (Kellogg) پیشنهاد مضای پیمانی را برای نفی جنگ "بعنوان یک ابزار سیاست ملی" مطرح کرد. اتحاد جماهیر شوروی در بین پانزده کشور اولیه‌ای که دعوت شرکت در پیمان شدند نبود. اما در روزا مضای آن، ۱۹۲۸، که دعوت‌نامه‌ای جهت پیوستن به پیمان برای اتحاد جماهیر شوروی و نیز تمامی کشورهای دیگر غیرا مضاء کننده فرستاده شد، دولت شوروی آنرا بید رنگ و بگرمی پذیرفت. بعلاوه زمانیکه تصویب پیمان از جانب قدرت‌های غربی به تأخیر افتاد دولت شوروی به کشورهای همجوار خویش پیشنهاد کرد تا برای اجرای مفاد پیمان کلوگ در میان خود، پیمانی منعقد کنند. این پیمان فوری در روز ۹ فوریه سال ۱۹۲۹، در غلغله تبلیغاتی وسیع، در مسکو و از جانب شوروی، لهستان، لاتویا (Latvia)، استونی (Estonia)، امضاء شد؛ و لیتوانیا (Lithuania)، ترکیه و ایران چندی بعد بدان پیوستند.

در پس این مانورها دست لیتوی نوف بوضوح دیده می‌شد. او اکنون عملاً جای چیچرین کمیسر امور خارجه خلق را گرفته بود، هرچند که تا ۱۹۳۵ رسماً صاحب این عنوان نشد. چیچرین، ترک‌ها خلف یک خانواده کهن روسی که به حزب پیوسته بود، اعتماد دلنشین را بخود جلب کرده بود. اما احساس ضدیت‌های قوی دوجانبه‌ای او را از استالین، که شیوه خام‌تر و زمخت‌تر لیتوی نوف را بیشتر می‌پسندید، جدا می‌ساخت. چیچرین، که در این زمان مرد بیمار بود، در سال ۱۹۲۸ از فعالیت دست کشید. اهمیت این تغییر و تبدیل در آن بود که چیچرین به کشورهای غربی - بخصوص انگلستان که در ۱۹۱۸ بطرز موهنی او را اخراج کرده، و او تا به آلمان نرسیده احساس آراش نکرده بود - بدگمان بود، و حال آنکه لیتوی نوف سال‌های زیادی را در انگلستان گذرانده، زبان انگلیسی را به روانی صحبت می‌کرد و همسر انگلیسی داشت. لیتوی نوف چند سالی، در محدوده سیاست‌های شوروی، برای تجدید روابط اتحاد جماهیر شوروی و دنیای غرب زحمت کشید، و زحماتش بکلی ناموفق نماند.

از زمان اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ سخنان سیاستمداران برجسته انگلیسی به شکل گیری تصویری که از انگلستان بعنوان تشفی ناپذیرترین دشمن اتحاد جماهیر شوروی برآنها ن مسکوحا کم بودیاری رسانده بود. برخورد دولت محافظه کار در این دوره منبعاث از بدگمانی عمیق به شوروی و تمایل به داشتن حداقل تماس ممکن با مسکوبود. اما از سیاست سردی و کم محلی تا اواخر ۱۹۲۸ نتیجه ای بدست نیامد، سیاست گرمتری درپیش گرفته شد. در زمانیکه آمریکا و آلمان میرفتند تا انگلستان را در تکنولوژی مدرن صنعتی پشت سر گذارند، از دست دادن بازارهای انگلستان در اتحاد جماهیر شوروی جای نگرانی بود؛ و این به گسیختگی روابط میان دو کشور نسبت داده میشد. در آخر ماه مارس ۱۹۲۹ یک گروه هشتاد نفره از سرمایه داران انگلیسی عازم دیداری از اتحاد جماهیر شوروی شدند. از این گروه بگرمی استقبال شد، و آنان توانستند سفارشات بگیری. در انگلستان انتخابات عمومی نزدیک بود. هر دو حزب کارگر و لیبرال از سرگیری روابط با شوروی را در پلاتفرم انتخاباتی خود گنجانده بودند. حزب کارگر قویتر از دو حزب دیگر از کار در آمد، و دولتی که تشکیل داده تعهد خود عمل کرد. میان دو کشور با ردیگر با چندی تاخیر، در اواخر سال روابط کامل برقرار گردید. اما این یک آشتی سطحی بود، و تنش را که در سطحی عمیق تر میان اتحاد جماهیر شوروی و دنیای غرب وجود داشت از میان نبرد.

روابط شوروی با ایالات متحده یک دست نبود، و خصمتی خاص خود داشت. رهبران شوروی در یافته بودند که ایالات متحده بعنوان قدرت ارشد سرمایه داری بسرعت بر انگلستان پیشی میگیرد؛ و برخی انتظار آن داشتند که این [رقابت] به عنادی شدید میان دو کشور انگلیسی زبان منجر شود. لکن، علیرغم خصومت یکپارچهای که دولت آمریکا، فدراسیون کار آمریکا، و مطبوعات آمریکا نسبت به اتحاد جماهیر شوروی از خود بروز میدادند، واکنش مسکوب طور عجیبی ملایم، و آمیخته به ستایش و غبطه نسبت به دستاوردهای صنعتی آمریکا بود. ایالات متحده پیشرفته ترین کشورهای از لحاظ تکنولوژی صنعتی، تولید انبوه، و استاندارد کردن تولید بود؛ سازماندهی تولید در واحدهای بزرگ آنرا از لحاظ شرایط و ملزومات تولید نزدیکترین کشور به شوروی میساخت. اتکاء به تجهیزات و ماشین آلات آمریکایی فاکتور مهمی در سیاست صنعتی کردن شوروی بود؛ از سال ۱۹۲۷ به بعد آمریکا شروع به مقابله با مقام آلمان بعنوان صادر کننده اصلی محصولات صنعتی به اتحاد جماهیر شوروی کرد.

از اینها مهمترین استخدام گسترده مهندسين آمریکایی بود. استفاده از مهندسين و تکنیسین های تحصیل کرده آمریکایی در کارخانجات و معادن شوروی از همان ابتدا متضمن مشکلی بود. بسیاری از آنها که پیش از انقلاب به این

مشاغل اشتغال داشتند اکنون دیگر اثری از شان نبود؛ و به وفاداری سایرین هم اطمینان نبود. تسهیلات موجود برای تربیت نسل جدیدی از مهندسیان و تکنیسین ها که بتوانند کارها را درست گیرند کم بود. در سالهای نخست پس از انقلاب تعداد زیادی مهندسین آلمانی در صنایع شوروی کار میکردند، لکن با اراشه برنامہ پنج سالہ اول و رشد سریع صنایع شوروی نیاز به دانش فنی در سطوح بالا افزایش یافت؛ و این عمدتاً مهندسین آمریکایی بودند که کمبودها را جبران میکردند. دنپروستری صرفاً نخستین پروژه از چندین پروژه عمده ساختمانی بود که نقشه ریزی و کارگردانی آن بعهده سرمهندسین آمریکائی بی بود که کارکنان شان را با خود از آمریکا آورده بودند. مقامات شوروی از اینان در مقابل حدود رزبه های همکاران روسی شان حمایت میکردند؛ و از حیث کارآئی و وفاداری هردو، بسه مهندسین آمریکایی اعتماد بیشتری داشتند تا مهندسین قدیمی روسی. تا سال ۱۹۲۹ چند صد مهندس آمریکایی با تحصیلات بسیار بالا در اتحاد جماهیر شوروی مشغول بکار شده بودند. گفته میشود که این تعداد "بفایت نا کافی" است، و باید بزودی افزایش یابد. در حالیکه خصوصیت محافل رسمی ایالات متحده با مسکو همچنان با خیره سری ادامه داشت، در جبهه صنعتی و تجاری گشایش عمده ای حاصل گردیده بود.

فعالیت های کمینترن، که در زمینه تمامی مسائل عمده تحت حاکمیت همان رهبران حزبی انجام میگرفت که هدایت کل سیاست شوروی را درست داشتند، منعکس کننده نا روشنی و نا همواری در روابط خارجی شوروی در این دوره بود. در ۱۹۲۷ "جبهه متحد" - بمعنای همکاری کمونیستها با احزاب یا گروههای چپ دیگر در کشورهای سرمایه داری در راه اهداف مشخص - هنوز در رهنمود عملهای کمینترن برجسته بود. اما در آن سال دو تجربه ای که در زمینه تاکتیکهای جبهه متحد وسیعاً در موردشان تبلیغ شده بود - یکی اتحاد حزب کمونیست چین با کومینگ تانگ و دیگری تشکیل کمیته سندیکا ئی روس و انگلیس - هر دو در شرایطی بعضاً خفت با رسنوشتی اسفناک یافتند. شرکایی که در جهت همکاری با آنان در این سرمایه گذاریها تلاش شده بود بعنوان خائن تقبیح شدند؛ و سیاست جبهه متحد بمعنائی که تا کنون از این واژه اراده شده بود بطور ضمنی کنار نهاده شد. نقاشکاران گاه پدید آمد که در روند روابط شوروی با قدرتهای غربی چرخشی تند در جهت خرابی رخ نمود، و این زمانی بود که ترس جنگ چون خوره بجان رهبران شوروی افتاد؛ و چرخش به چپ نتیجه طبیعی شکست تاکتیکهای ممالحه جویانه در دیپلماسی شوروی و نیز در مناسبات احزاب کمونیست با دیگر احزاب چپ در کشورهای سرمایه داری بود. اینکها ستالین، پس از شکست اپوزیسیون متحد،

اکنون در سیاست داخلی به چپ میگرائید، و برای مقابله با بوخارین و انحراف راست مهیا میشد، تما دخی بود که در همین تصویر میگذشت.

از ۱۹۲۸ بعد این خط جدید بر کار کمینترن غالب بود. اذعان به این واقعیت که کشورهای سرمایه داری به مرحله ای از "ثبات"، هر چند "موقتی"، "نسبی" و "ناپایدار" رسیده اند، نادر تر و بیخیلانه تر میشد. بنا بر خط جدید کمینترن تضادهای طبقاتی حادث تر میشد؛ "طبقه علیه طبقه" یکی از شعارهای دوره جدید بود. جبهه متحد اپنگ "جبهه متحد ازپائین" تفسیر میشد، و بمعنای همکاری با توده های سازمانی احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات برای سرنگونی رهبران فاسد و خیانت پیشه ایشان بود. کنگره ششم کمینترن کسه در ژوئیه ۱۹۲۸ تشکیل شد - و نخستین کنگره پس از چهار سال، و طولانی ترین کنگره تا آن زمان بود - سه دوره در تاریخ کمینترن مشخص کرد. دوره اول غلیان حادث انقلابی ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷، و دوره دوم پروسه بهودیابی سرمایه داری از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ را در بر میگرفت. و دوره سوم، که کنگره فصل نوین آنرا میگذرد، دوره ای بود که در آن تناقضات سرمایه داری خیر از زوال قریب الوقوع آن میداد و چشم انداز انقلابات تازه ای را پیش رو میگذرد. بدترین دشمنان کمونیسم اکنون سوسیال - دموکراتها بودند که دفع الوقت میکردند. نماینده آلمان بی تعارف آنها را "سوسیال فاشیست" خواند. قطعاً مه کنگره برای آنکه آنها با ایدئولوژی فاشیسم مشترکاتی دارند صحنه گذارد؛ و برنا مه جدید کمینترن که در کنگره تصویب رسید - سوسیال دموکراسی و فاشیسم را بعنوان کارگزاران دوقلوی بورژوازی در یک رده قرار داد. در همان حال که کنگره در جریان بود لیتوی نوف دولت شوروی را محتاطانه بسوی پیوستن به پیمان کلوگ هدایت میکرد؛ و این پیوستن پیش از پایان کنگره اعلام گردید. هیچیک از نمایندگان حزب روسیه در کنگره از پیمان کلوگ ذکری بمیان نیاوردند. اما چندین نماینده از احزاب دیگر و نیز مطبوعات کمونیستی کشورهای غربی آنرا بعنوان نقاب مزورانه ای برای تجسس - باوز امپریالیستی مورد حمله قرار دادند؛ و یکی از قطعاً مه های کنگره بدون اشاره به پیمان، اشاره ایهام داری به (به اصطلاح) "امحای جنگ" بعنوان نمونه ای از "پاسیفیسم رسمی که دولتهای سرمایه داری ما نورهای خود را پشت نقاب آن پنهان میسازند" داشت. هرنا همخوانی آشکاری میان سیاستهای دولتی و سیاستهای کمینترن احتمالاً با گفتن این که در میان رهبران شوروی تردیدها، یا اختلاف نظرهای حل نشده ای وجود دارد توضیح داده میشد. ولی بهر رو هر دو خط در کنار هم به پیش برده میشد، و ناکومیندل و کمینترن بدون احساس نا سازگاری میان سیاستهایشان هریک برای خویش میرفتند.

سقوط بوخارین عامل تما دخی بی در اعلام "دوره سوم" در ۱۹۲۸ بود. دعوی

اوباستالین در وهله نخست بر سر مسائل اقتصادی بود، اما دوران زمانداری او در کمینترن با سیاستهای مصالحه جویانه جبهه متحدی تداعی میشد؛ و پس از بی اعتبار شدن اوج کمینترن با شدت هرچه بیشتر در جهت مخالف تغییر کرد. چنان تشخیص داده شد که در کشورهای عمده سرمایه داری "موقعیت عینی انقلابی" وجود دارد، و این حتی قبل از آن بود که بحران اقتصادی جهانی این ادعا را قدری قابل شنیدن سازد. جنگ طبقاتی انقلابی وظیفه اصلی و اساسی کلیه احزاب کمونیست بود. واژه "سوسیال فاشیست"، که در آلمان ابداع شد، اینک در مورد کلیه احزاب "فرمیست" چپ بکار میرفت؛ تلاش در جهت هرگونه سازشی با آنها، و یا تحمل هرگونه سازشی با آنها، محکوم شدن به گناه "اپورتونیسم" و "انحراف راست" را در پی داشت. این فرامین برای احزاب کمونیست اروپای غربی محظوراتی فراهم میآورد. اما در فرانسه و انگلستان مانع برخی حمایتهای پوشیده احزاب کمونیست این کشورها از کاندیداها و احزاب سوسیالیست و کارگر نشد. در آلمان بود که این فرامین با قوت هرچه تمامتر، و نتایج هرچه مصیبت بارتر، به اجرا درآمد. حمایت سوسیال دموکراتهای آلمان از معاهده لوکارنو و از جهت گیری غربی در سیاست آلمان، خصوصیت تشفی نا پذیر دولت شوروی و کمینترن را برای آنان به ارمغان آورد. نقار موجود میان حزب کمونیست و حزب سوسیال دموکرات آلمان با برجا ماند، و بعدها معلوم شد عمیق تر از آنست که حتی قدرت گیری عنقریب هیتلر بتواند آنرا بر طرف سازد.

گسست از دیگر احزاب چپ ضربه مهلکی بر کار تشکیل "جبهه"های بین المللی، که در آنها چپهای غیر کمونیست دعوت به همکاری با کمونیستها در حمایت از اهداف مورد علاقه مشترک میشدند، وارد آورد. میون زنبورگ (Münzenberg) کمونیست سخت کوش و همه فن حریف آلمانی که مبلغ و کارگردان اینگونه تشریک مساعی ها بود، در کنگره ششم کمینترن لازم دید با گفتن اینکه اینگونه فعالیتها هیچ دخلی به "سیاست اپورتونیستی" یا "انحراف راست ندارد" از این سبک کار به دفاع برخیزد. اما آشتی دادن اینگونه فعالیتها با سازاگوشتیهای بی پرده به سوسیال دموکراتها، که اکنون در احزاب کمونیست بصورت قاعده درآمد، کار مشکلی بود. جز پیروی اکیدا ز خط کمینترن چیزی پذیرفته نبود. حتی جامعه امپریالیسم که زمانی موفقیت شایانی داشت در فضای جدید پژمرد؛ و بعینه معلوم شد که احیای شور خود جوشی که در کنگره موسس آن در ۱۹۲۷ بوجود آمده بود امکانپذیر نیست. دو سال بعد که دومین - و آخرین - کنگره جامعه در فرانکفورت تشکیل شد هیئت نمایندگی شوروی بر آن سلطه کامل داشت، و هواداران غیر کمونیست آن نتوانستند در کنگره حاضر شوند، و یا رفته رفته کناره کشیدند. انجمن بین المللی دوستداران اتحاد شوروی که در جشنهای دهمین سالگرد انقلاب در مسکو تشکیل گردیده

بود نیز بهمین ترتیب عمری کوتاه داشت، و در انگلستان بیش از سایر نقاط دوام آورد. آخرین نمونه اینگونه تظاهرات با هر غیر حزبی که بهمت کمینترن امکان وجود یافتند کنگره ضدفاشیسم بود که در ماه مارس ۱۹۲۴ در برلین برگزار گردید. یک نتیجه طبیعی خط جدید و تند کمینترن اعمال انضباط شدید تر بر احزاب کمونیست بود. از ۱۹۲۴ که بلشویزه کردن احزاب خارجی یکی از اهداف کمینترن اعلام شد این سازمان گهگاه در صدد اعمال نفوذ در انتخاب رهبران این احزاب برآمده بود. از ۱۹۲۸ بعد اینگونه دخالتها بصورت مستقیم و مداوم درآمد. در پائیز آن سال کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان بدنبال یک افشاح مالی تصمیم به برکناری رهبر این حزب تلمان (Thälman) که ارتقاء خود را عمدتاً مدیون حمایت مسکوب بود گرفت. مقامات کمینترن این تصمیم را و شو کردند و با عث بازگرداندن آن شدند. در اوایل سال ۱۹۲۹ کمینترن انشعاب دیرینه در حزب لهستان را با در رهبری قرار دادن گروهی که بیشترین اطاعت را از اوامرش داشت فیصله داد. رهبران موجود حزب کمونیست آمریکا پس از یک مدخله شخصی از جانب استالین، ناگهان وبدون مقدمه اخراج گردیدند. تغییرات مشابهی با احتیاط نسبتاً بیشتر در احزاب فرانسه و انگلستان بعمل آمد. یکی از خصوصیات اکثر این تغییرات تا کیدی جدید بود که بر انتخاب رهبران دارای خاستگاه تردیدنا پذیر کا رگری گذا رده میشد - تلمان در آلمان، تورز (Thorez) در فرانسه، پولیت در انگلستان - که با گرایش چپی که اینک در کمینترن حکم فرما بود در توافق بنظر میرسید، و واکنشی بود که مقابل در درهائی که روشنفکران ناراضی مخالف در گذشته ایجاد کرده بودند. کا رگران در این زمینه عموماً نشان دادند که بیشتر موم دست مقامات کمینترن اند. رهبران جدید مدام بعنوان چپ گرا مورد تمجید، و اسلافشان بعنوان راست گرا مورد تقبیح قرار می گرفتند، و حال آنکه معیار اساسی در انتصابات جدید تسلیم بلاد رنگ و تمام عیار به رهنمود عملهای مسکوب بود.

اما این معضل دیگری پیش آورد. تصمیمات کمینترن در واقع تصمیمات حزب روسیه بود. این تصمیمات ممکن بود بتواند بر احزاب خارجی تحمیل شود، و تحمیل هم میشد، اما به قیمت از خود راندن تعداد هر چه بیشتری از کارگران در کشورهای مربوطه، کا رگرانی که نمیتوانستند مجری آنچه بنظر میرسید مرونهی کردندهای خود سرانده و گاه آشکارا نا مقتضی یک قدرت دوردست و بیگانه باشند. در اواخر سالهای بیست جنبش کمونیستی در کشورهای غربی از حیث کمیت و نفوذ در حال نزول بود، و هواداران کمتری بخود جلب میکرد. احزاب کمونیست آمریکا و انگلستان نفوذ توده ای نداشتند. در آلمان، فرانسه و چکسلواکی احزاب کمونیست توده ای جنبش کا رگری را به انشعاب کشانده بودند، اما هرگز موفق بسه

سلطه‌یابی بر آن نشدند. تقویت رشته‌هایی که رهبران احزاب را به مسکو پیوند میداد در همه جا باعث تضعیف نفوذ و سلطه‌آنان بر صفوف کارگری گردید. تنه‌ها پس از تغییر تندوریشه‌ای سیاست‌های مسکو در نیمه سالیهای سی بود که این زیان‌ها جبران شد.

مهمترین واقعه در مناسبات خارجی شوروی در نیمه سال ۱۹۲۹، در خاور دور اتفاق افتاد. تا دو سال پس از هزیمت از چین در سال ۱۹۲۷، دست دولت شوروی از هرگونه مشارکتی در امور این کشور کوتاه بود؛ و حزب کمونیست چین به مرتبه گروه‌های زیرزمینی پراکنده در چند شهر اصلی این کشور تنزل یافت. در سال ۱۹۲۷ همین پوست و استخوان بجا مانده از حزب، با خط‌دهی مسکو، از سردرماندگی تلاشی برای بدست‌گیری قدرت از طریق یک اقدام ضربتی نظامی در کانتون بعمل آورد حاصل آن شکستی اسفناک بود، و به قتل عام مجدد کمونیست‌ها و طرفدارانشان انجامید. در همین احوال رهبر دهقانی کمونیست، ماوشه-توئنگ، و ژنرال کمونیست چو ته (Chu Teh)، نیروی کوچک چند هزار نفره‌ای از فراری‌سان و دهقانان بی‌زمین در یک منطقه کوهستانی دور افتاده و دست‌نیافتنی جنوب غربی چین گردآور شدند و یکسال بعد شروع به تثبیت اقتدار خویش بر مناطق روستایی مجاور کردند و شورای [سوویت]‌های دهقانی را در آنها برپا داشتند. ماوشه-توئنگ و حزب و به‌کمینترین اظهار وفاداری صوری میکرد، اما راه خود را میرفت، و با رهبران حزب که به جنبشی که به دهقانان در روستا-ونه کارگران در شهر-امید انقلاب بسته بودند سوءظن داشتند، رابطه‌چندانی نداشت. در این حال چیانگ‌کای-چک، که چیزی از خصومتش با کمونیست‌های چینی و اتحاد جماهیر شوروی نکاسته بود، اقتدار دولت ملی گرای مستقر در نان‌کینگ را بر بخش اعظم چین گسترش داد. ایلخسان منچوری، چانگ تسولین، در تابستان ۱۹۲۸ کشته شد؛ و چیانگ‌کای چک در پایان آن سال با پسرو جانشین وی در زمینه تجدید یکپارچگی کشور چین به زیر پرچم کومینگ‌تانگ، و با ابقاء خودمختاری استانهای شمالی، به توافق رسید.

استانهای شمالی همجوار خاک شوروی از مدت‌ها پیش برای مسکومنش-ان نگرانی بود. در اینجا راه آهن شرقی چین، که توسط دولت قبل از انقلاب روسیه در خاک چین احداث گردیده بود، مدت‌ها اسباب اختلاف میان دو کشور را فراهم آورده بود. توافقات دیپلماتیک بر سر حضور نماینده چین در هیئت مدیره راه آهن شرقی چین مانع بروز یک سلسله بحران بر سر بدست‌گیری کنترل آن نشد. اما بمدت سه سال آرامش نسبی میان دو کشور برقرار بود، تا آنکه در بهار ۱۹۲۹ مقامات چینی دست به چند حمله جزئی به خط زدند. در روز ۲۷ ماه مه این سال چینی‌ها به کنسولگری شوروی در هاربین (Harbin) که اداره مرکزی راه آهن شرقی بسود حمله کردند، کارمندان را دستگیر و اوراق آن را ضبط نمودند؛ یعنی تکرار مو

به موی حمله دو سال پیش به سفارت شوروی در پکن در مقیاسی کوچکتر، اظهارات نانکینگ تردیدی باقی نگذازد که حمله ها ایده چیانگ کای - چک، وگام اول در راه بدست گیری کامل کنترل راه آهن بوده است. سرانجام در روز ۱۰ ژوئیه مقامات چینی تا سیسات راه آهن را تصرف کردند، دفتر هیئت تجاری شوروی و دیگر موسسات شوروی در منچوری را بستند، مدیرکل روسی راه آهن را دستگیر و او را به همراه شصت تن از دیگر موران روسی از خاک چین اخراج کردند. دولت شوروی پس از اعتراض بیهوده به این اقدامات زورگویانه پرسنل خود را از راه آهن شرقی چین بیرون کشید، ارتباطات راه آهنی خود را با چین بحال تعلیق درآورد، و خواستار فراخواندن کلیه ما مورین دولتی چین از اتحاد جماهیر شوروی شد.

چیانگ کای - چک برای این تصور بود که، مانند ۱۹۲۷، دولت شوروی اعتراضات پرسروصدائی خواهد کرد ولی عملاً نه کاری میکنند و نه میتوانند، این محاسبه بسیار غلطی بود. منافع شوروی در چین مرکزی هیچگاه عظیم نبود، و کاری برای دفاع از آنها نمیشد کرد؛ شکست ۱۹۲۷ خفت بار بود اما از لحاظ مادی مصیبت بار نبود. لکن از کف نهادن موقعیت تاریخی روسیه در منچوری، و رها کردن راه آهنی که با سرمایه روسی و توسط مهندسین روسی ساخته شده بود و راه ارتباطی مستقیم با ولادی وستوک تنها بندر شوروی در اقیانوس آرام بود، ضربه کاری میبود. بعلاوه، ارتش سرخ اپنک بازسازی و نیروی جنگنده کارآئی شده بود. این ارتش برای جنگی بزرگ مجهز نبود؛ اما حال که ژاپن در دعوی حاضر اعلام بیطرفی کرده بود چیزی بیش از یک هماورد برای ارتش سست بنیان و سست انضباط متکی بر سر بازگیری اجباری چین بود که سربازانش پیش از این در خاک خود با یکدیگر مصاف داده بودند. گویا چیانگ برای این تصور نیز بوده است که قدرتهای غربی نسبت به حرکات ۱۹۲۹ او همان نظر موافق دو سال پیش را خواهند داشت. این محاسبه غلط دیگری بود. وحشت از کمونیسم فروکش کرده، و دولت حزب کارگردان انگلستان در شرف از سرگیری روابط با اتحاد جماهیر شوروی بود. تجا و زطلبی چیانگ بنظر نمونه دیگری میرسید از چیزی که قدرتهای غربی بسیار خوب با آن آشنا بودند؛ نقض حقوق مبتنی بر معاهده خا رگیان توسط ایلخانان چینی؛ و برای نخستین بار با دهمدلیهای غرب موافق شوروی وزید.

دولت شوروی مذاکره بر هر مبنائی جز پس گرفتن تمامی تدابیر اتخاذ شده در ۱۰ ژوئیه و اعاده حقوق شوروی بر راه آهن شرقی چین را مستعرا رد میکرد. در ماه اوت بلیوخر به فرماندهی یک ارتش تقویتی در شرق منصوب شد. تهاجمات مرزی پراکنده شوروی نشانه لبریز شدن کاسه صبر این کشور بود؛ و چون این تلنگرها بر مقامات چینی اثری نگذازد، در ماه نوامبر ارتش سرخ دست اندازی گسترده ای را به درون خاک چین آغاز کرد، نیروهای محلی چینی را پراکنده ساخت و دوشهر

کوچک را به اشغال درآورد. مقامات چینی این با رملتفت هشا شدند، و مذاکرات با جدیت آغاز گردید. در روز ۲۲ دسامبر پروتکلی به امضاء رسید که بموجب آن مدیرکل راه آهن شرقی چین و دیگر مأمورین روسی به مشاغل پیشین خود باز می‌گشتند، وضعیت سابق اعاده می‌شد، و مسائل مورد اختلاف به کنفرانسی درآینده موکول می‌گردید. ارتش سرخ عجزایلخانان چینی را آشکار ساخته بود. اتحاد جماهیر شوروی بعنوان یک نیروی نظامی و دیپلماتیک در خاور دور سرپر آورده بود، و پیوندهای مبتنی بر علائق مشترک با قدرتهای غربی ایجاد کرده بود. این نقطه عطفی در مناسبات برون مرزی شوروی شد.

حزب کمونیست متفرق، تحت پیگرد و روحیه باخته چین در این وقایع نقشی نداشت. کمیته مرکزی آن بدستور کمینترن شعار "دفاع از اتحاد شوروی" را مطرح ساخت، و به رد و افشای دولت نانکینگ شدت بخشید. اما آنچه از دید مسکو تهدید آشکارا منیت شوروی بود در چشم برخی میهن پرستان چینی حرکتی برای آزادسازی خاک چین از سلطه خارجی، یعنی شوروی، جلوه کرد. چوئن تسو-هسیو، که پس از وقایع مصیبت بار ۱۹۲۷ از رهبری حزب خلع گردیده بود، بخاطر طرح این مسائل ناخوشایند و معذب دارنده برای مسکو از حزب اخراج گردید، و متعاقبا خود را پیرو ترسکی اعلام کرد. کمینترن در اینجا نیز، مانند سایر جاها، نمیتوانست بر حزب تحمیل انضباط کند اما نمیتوانست در تن از رُمق افتاده صفوف آن، که ناتوانیشان در مراکز شهری بیش از این قابل لاپوشانی نبود، جان بدمد. تنها سپاهیان دهقانی مائوتسه-تونگ و شوراهای محلی تحت سرپرستی آنان میتوانستند از قدری فعالیت انقلابی موفقیت آمیز برخوردار شوند. اما این فتوحات به گوشه دور افتاده ای از چین محدود بود، و سرکردگان آن در بهترین حالت از حد ستایش زبانی و ظاهرها زانه تصمیمات حزب و کمینترن فراتر نمی رفتند. هر چند جنبش کمونیستی چین منبع الهامات و سرمشق خود را از نمونه روسیه می گرفت، بقایش، و پیروزی نهائیش، در اشکالی صورت تحقق پذیرفت که مسکو طرح نریخته و به آنها بدگمان بود.

مترجم: ک. پرومند

توضیحات

- ۱- Power، مراد از آن قدرتهای بزرگ اروپایی - و در اینجا قدرتهای بزرگ شرکت کننده در جنگ اول جهانی - است - م
- ۲- شکل اختصاری عبارت انترناسیونال کمونیست - م
- ۳- Trade Union = اتحادیه صنفی، که لزوماً فقط "کارگری" نیست - م

۴- نویسنده در اینجا خواننده را به آنچه در صفحه ۴۴ کتابش (فصل نظم نوین شوروی) آورده است رجوع میدهد :

روابط رسمی آلمان و شوروی از زمان ترور سفیر کبیر آلمان در مسکو در ۱۹۱۸ قطع گردیده بود. در تابستان سال ۱۹۲۰ با ردیگریک نماینده دولت شوروی در برلین ، ویک نماینده دولت آلمان در مسکو پذیرفته شد. جنگ لهستان بین مناسبات دوستانه میان دو همسایه آن انگیزه و تحرک نیرومندی بخشید. گفته میشد شرتسکی طرفدار عقد موافقتنامه ای با آلمان است ؛ ولنین دریگ سخنران عمومی در نوامبر ۱۹۲۰ توجه داد که " اگرچه دولت بورژوازی آلمان تنفس دیوانه واری از بلشویکها دارد " ، مع هذا " مقتضیات اوضاع بین المللی آنرا علیرغم میلش بسوی صلح با روسیه شوروی می راند " . سیاست شوروی هنوز دوپهلوی و میان پیگیری انقلاب و [مصالح] دیپلماتی در کشاکش بود .

در ۱۷ مارس ۱۹۲۱ حزب کمونیست آلمان دست به قیام مسلحانه ای علیه دولت زد که در تاریخ این حزب به " اقدام [آکسیون] مارس " معروف است . این سودا از حمایت زینوویف و مقامات کمینترن یقینا ، و از رهنمودهای آنان احیاناً ، برخوردار بود ؛ اما دخالت دیگر رهبران شوروی ، که در آن مقطع ذهنشان سخت مشغول قیام گرنشتات و کنگره حزب بود ، محل تردید است . ولی شکست قیام قاعدتا باید ایده های روبه زوال مسکوبه انقلابات غرب را با زهم کاهش داده ، و موضع آنها ئی را که به کنارت آمدن دیپلماتیک با غرب بعنوان هدفی عاجل می نگریستند تقویت کرده باشد .

۵- NEP = New Economic Policy = نپ = سیاست جدید اقتصادی

۶- پیمانی که در آوریل ۱۹۲۲ میان اتحاد شوروی و آلمان در رابطه با وابسته شد . ماده اول آن ناظر بر حل اختلافات زمان جنگ و دولت بود . در ماده دوم دولت آلمان از کلیه دعوی خود نسبت به دریافت غرامت بابت خسارات ناشی از مصادره انقلابی سرمایه ها ش در شوروی چشم می پوشید . در ماده سوم عزم دولت برای ایجاد دفوری روابط دیپلماتیک بیان میشد . در ماده چهارم هر کشور اولویت دیگری را بعنوان طرف مبادلات تجارتی به رسمیت می شناخت . ذیل ماده پنجم دولت شوروی آمادگی خود را برای برقراری روابط همکاری با هنگاه های

خصوصی آلمان ابراز میداشت . رجوع کنید به UN and International Treaties از انتشارات سازمان ملل - م .

۷- League of Nations شکل اولیه سازمان ملل امروز ، که پس از

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۲۰ بوجود آمد و در ۱۹۴۶ منحل گردید - م

۸- Narkomindel : نظام اختصاصی کمیساریای امور خارجه خلق

(معا دل وزارت امور خارجه) به زبان روسی - م

۹- اپوزیسیون کا رگری ؛ فراکسیون در حزب بلشویک که پیش از آغا زده دهه بیست شکل گرفت ، خود مولف در فصل ۴ کتاب آنرا چنین توصیف میکند ؛ سمت گیری اصلی برنامه این گروه مخالف با بسط کنترل های سیاسی و اقتصادی و قدرت روبه رشد ماشین حزبی و دولتی بود ، مدعی پاسداری از خلوص آرمان های اولیه انقلاب بود ، و مخالفت با تسلیم برست - لیتوفسک در ۱۹۱۸ را به یاد می آورد ، گروه از رهبری برجسته های برخوردار نبود ، اما از حمایت و همدلی وسیعی در میان صفوف حزبی برخوردار بود .

۱۰- Outer Mongolia ، که امروز جمهوری خلق مغولستان نام دارد ، کشوریست به وسعت یک میلیون و پانصد و شصت هزار کیلومتر مربع که در جنوب شوروی و شمال مغولستان سفلی ، که جزء خاک چین و دارای وسعتی برابر یک میلیون و چهل هزار کیلومتر مربع است ، قرار گرفته - م

۱۱- Warlord

۱۲- نام سابق تایوان ،

۱۳- اقیانوس آرام را در زبان های اروپائی پاسیفیک میگویند . در اینجا منظور از آن کشورهای حوزه اقیانوس آرام است - م

www.KetabFarsi.com

شوراها در انقلاب روسیه

جعفر رسا

سی و چهار سال پس از ایجاد اولین حکومت کارگری جهان که توسط کموناردهای پاریس بنیان گذاشته شد، دنیای سرمایه داری شاهد حرکت دیگری از جانب بخشی از محرومان و ستمدیدگان جهان برای ایجاد نوعی سازمان حکومتی درتخالف با انواع پارلمانی و استبدادی حاکمیت بورژوازی بود، جنبش شورایی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آن حرکت جدیدی بود که دوباره خاطر «کموناردهای پاریس را در اذهان تازه میگرد.

ایجادشوراها در انقلاب ۱۹۰۵ البته اقدامی از پیش و با برنامه نبود، این جنبش در اثر فعالیت نقشه مند و روشن احزاب اپوزیسیون بدعت گذارده نشده بود. این جنبشی بود که در متن مبارزات کارگران روسیه در آن سال بخود بیان تشکیلاتی داد.

طبقه کارگر روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ با حضور وسیع و تعیین کننده خود در عرصه مبارزه سیاسی، عرضه اندام نمودنشان داد که در یک جامعه سرمایه داری، این طبقه کارگر است که یک قطب غیرقابل انکار هر مبارزه سراسری و گسترده اجتماعی در آن جامعه را تشکیل میدهد. طبقه کارگر روسیه هر چند از نظر کمیت، در مقام پائین تری از توده دهقانان قرار داشت ولی از نقطه نظر نقشی که در شروع، تداوم و تعمیق انقلاب از خود نشان داد قطعاً به مراتب از این توده غیر متشکل، لخت و محافظه کار پیشی میگرفت. به این ترتیب بورژوازی روسیه در نبرد قدرت سال ۱۹۰۵ خود را تنها در مقابل دستگاه تزاری نمیدید که بتواند به راحتی با آن بر سر چگونگی فرونشاندن موج انقلاب در قبایل برخی امتیازات مشروطه طلبانه به توافق رسد. در قطب دیگر معادله قدرت آن سالها، این کارگران خشمگین، معترض و به خود آمده قرار داشتند که مستمرا تلاشهای سازش آمیز بورژوازی روسیه را با شکست مواجه میساختند.

۱- شوراهای در انقلاب ۱۹۰۵

تا آنجا که به کارگران برمیگشت، مبارزات آنان بدوای برخواستنهای اقتصادی معینی شکل گرفت، مبارزاتی که به سرعت در شکل اعتصابات محلی، منطقه‌ای و بالاخره سراسری چهره‌جا مع روسیه را متحول گردانیدند. این اعتصابات اقتصادی طی نیمه آخر سال ۱۹۰۵ به خود رنگ سیاسی گرفتند و دیگر کارگران در این اعتصابات علاوه بر طرح خواسته‌های اقتصادی و صنفی خود مطالبات سیاسی عمومی‌تری را نیز طرح نمودند. در طی انقلاب ۱۹۰۵، اعتصاب سیاسی توده‌ای نقش فوق‌العاده مهمی ایفاء کرد. برای روشن شدن اهمیت این نکته به ذکر چند آمار می‌پردازیم. تعداد متوسط اعتصاب‌کننده در روسیه طی ده سال پیش از انقلاب سالانه ۴۳۰۰۰۰ نفر بود یعنی ۴۳۰۰۰۰ اعتصاب‌کننده برای یک دهه. در ژانویه ۱۹۰۵، یعنی در ماه اول انقلاب تعداد اعتصاب‌کنندگان بالغ بر ۴۴۰۰۰۰ نفر میشد. (۱) به عبارت دیگر تعداد اعتصاب‌کنندگان یک ماه در سال ۱۹۰۵ بیشتر از تعداد کل کسانی بود که در طول دهه قبل از انقلاب دست به اعتصاب زده بودند. تعداد کارگرانی که در طول اعتصابات ۱۹۰۵ شرکت کردند بالغ بر ۲۰۸۶۰۸۰۰ نفر میشد. (۲) با احتساب اینکه کارگران طی آن دوره در بیش از یک اعتصاب شرکت داشتند، در آن صورت کل تعداد نیروی کاری که در طول این اعتصابات دست از کار کشیده بود بالغ بر ۵۰۰۱۰۰۱۰۰ نفر میشد. (۳)

کارگران روسیه طی دوران حاکمیت تزار از امکان ایجاد تشکلات صنفی خود محروم بودند (۴) و به استثناء امتیازات بسیار ناچیز و مشروطی که در رابطه با انتخاب نماینده‌شان برای مذاکره با کارفرما بدست آورده بودند، عملاً از حقوق تضمین شده دیگری برخوردار نبودند. (۵) در غیاب تشکلات قانوناً برسمیت شناخته شده و جا افتاده، کارگران روسیه با اجبار برای پیشبرد اعتصابات خود اقدام به ایجاد کمیته‌های موقت اعتصاب میکردند. این کمیته‌ها با هرا اعتصاب شکل میگرفتند و با پایان آن کارشان به اتمام میرسید. سنت ایجاد کمیته‌های اعتصاب از سالهای ۱۸۹۰ در جنبش کارگری روسیه پا گرفته بود. بنا بر این طبیعی بود که با شروع موج اعتصابات وسیع ۱۹۰۵ طبقه کارگر بدوای این شکل سنتی خود برای پیشبرد اعتصابات اتکاء نماید. در عرض مدت کوتاهی کمیته‌های اعتصاب در شهرهای مختلف روسیه مثل قارچ از زمین سر بر آوردند. (۶)

هر اندازه کارفرمایان و حکومت تزاری در پاسخ به خواسته‌های صنفی و اقتصادی کارگران به اعمال قهر و فشار پلیسی بیشتری متوسل میشدند، به همان اندازه نیز کارگران به تدریج یافتند که چرا تحصیل خواسته‌های اقتصادی آنان بسودن در افتادن با نظام سیاسی ارتجاعی بی‌که مظهر و مدافع نظام بندگی و عبودیت

آنان بود ممکن نیست. بدین سان مبارزات کارگران ابعادی سیاسی جدیدی بخود می گرفت و خواستهای سیاسی درکنار مطالبات اقتصادی به شعار روزگارگران درمی آمدند. درکنار مطالبه ساعت کار روزانه، خواست آزادی کارگران دستگیر شده اضافه میشد. بدین سان کمیته‌های اعتصاب نیز رنگ و بوی سیاسی به خود می گرفتند و وظایف سیاسی جدیدی درکنار وظایف صرفاً صنفی شان قرار می گرفت. کمیته‌های اعتصاب از طریق انتخابات آزاد و همگانی کارگران تشکیل میشدند. و به تدریج عنوان شورای نمایندگان کارگران بجای عنوان کمیته اعتصاب به آنان اطلاق گردید. بهار ادیکالیزه شدن مبارزات جنبش کارگری و میرم شدن وظایف کمیته‌های اعتصاب، تحول این نهادها به شورا‌های نمایندگان کارگران به تدریج بسرعت به یک پدیده سراسری در جنبش کارگری روسیه بدل شد.

اولین شورای نمایندگان کارگران در شهر ایوانف و ژنس سنسک (Ivanovo-Voznesenski) یکی از شهرهای حومه مسکو که در آن صنعت بافندگی مهم بود، تأسیس شد. اعتصاب کارگران بافندگی در این شهر در ۱۲ مه ۱۹۰۵ شروع شد و در عرض چند روز ۴۰,۰۰۰ کارگر را به گرد خواستهای خود درآورد و بود. در ۱۵ مه کارگران برای طرح خواسته‌هایشان به کارفرمایان، از بین خود شورای نمایندگان ایوانف و ژنس سنسک را انتخاب کردند. اعضاء این شورا بالغ بر ۱۱۰ نماینده میشد و از یک هیئت رئیس چند نفره برخوردار بود. شورا وظیفه خود را اعلام کرد که (۱) اعتصاب را هدایت کند (۲) از آنجا محرکات و مذاکرات جداگانه جلوگیری بعمل آورد (۳) فعالیت سازمان یافته و منظم کارگران را تضمین نماید و (۴) هر زمان که مقتضی دانست دستور شروع مجدد کار را صادر کند.

در عرض سه هفته پس از تأسیس شورای ایوانف و ژنس سنسک، مطالبات کارگران از حدود صرفاً صنفی فراتر رفت، از جمله خواست ایجاد پارلمانی که بر اساس رای مساوی، مخفی و عمومی همه شهروندان روسیه تشکیل شده باشد به خواسته‌های اقتصادی آنان افزوده شد. پاسخ رژیم تزاری به این رادیکالیزاسیون کارگران شهر ایوانف قهر عریان بود. در روز سه‌ژوئن با دخالت ارتش اعتصاب کارگران به شیوهایی خونین به پایان کشانده شد و بالاخره در اول ژوئیه آنچه از شورای شهر ایوانف باقی مانده بود رسماً با زکشت مجدد به سرکار اعلام کرد. (۷)

تحت تأثیر اعتصاب کارگران ایوانف، اعتصاب مشابهی در شهر کاستروما (Kostroma) که در حوالی آن قرار داشت در گرفت. در این اعتصاب ۱۰,۰۰۰ کارگر شرکت داشتند و مشابه "مجمع نمایندگان کارگران اعتصابی" را از بین خود انتخاب کردند که در مجموع ۱۰۸ نماینده داشت. (۸) این مجمع نیز از بین خود یک کمیسیون اجرایی (کمیسیون اعتصاب) مرکب از ۱۲ نفر را تشکیل داد. بعد از سه اعتصاب متوالی و پس از توافق کارفرمایان به کوتاه کردن یک ساعت از کار

روزانه اعتصاب به پایان رسید. آنها جدیدی که کارگران ایوانف و کوستروماد در طول اعتصابات خود بدان دست یافته بودند قطعاً برتری خود را از نهادهای صنفی دیگری که کارگران به آنها آشنا بودند، نشان دادند. نشان دادند که آنها تا شیران فعلاً از حدود محلی فراتر نرفتند. این شکل جدید کارگری چند ماه بعد در اثر موج اعتصابات ماه اکتبر به یک پدیده سراسری و کشوری بدل شد.

در ۲۷ سپتامبر ۱۹۰۵ کارگران اتحادیه چاپ مسکودست به اعتصاب زدند. چند روز بعد موج این اعتصاب کارگران چاپ پتروگرا در آن نیز دربرگرفت و آنها در سمپاتی به اعتصاب کارگران مسکودست از کار کشیدند. هنوز موج اعتصاب کارگران چاپ فروکش نکرده بود که کارگران چندین ایستگاه قطار مسکونیز دست به اعتصاب زدند. در عرض چند روز اعتصاب تمام خطوط راه آهن مسکوفلیج شدند. به این اعتصاب اخیراً اعتصاب کارمندان دولتی نیز افزوده شد. تا ۱۴ اکتبر دیگر پاپتخت امپراطوری روسیه از مکان استفاده از خطوط راه آهن، شبکه برق، تلفن، مطبوعات و فروشگاههای مختلف محروم شده بود. در عرض ماه اکتبر نیم میلیون اعتصاب کوچک و بزرگ کشور را کاملاً فلج کرده بود. (۹)

در متن این اعتصاب سراسری بود که شورای نمایندگان کارگران پتروگرا در نشست سیم شد. جلسه اول شورا در ۱۳ اکتبر برپا شد. در مجموع ۴۰ نفر در آن شرکت داشتند. نمایندگان قرار بود بر اساس یک نفر برای هر ۵۰۰ کارگر انتخاب شده باشند ولی تنها ۱۵ نماینده بدین ترتیب انتخاب شده بودند و ما بقی شرکت کنندگان نمایندگان کارگران کارخانجاتی بودند که از همان بدو شروع اعتصاب توسط کارگران کارخانه خود انتخاب شده بودند. این نشست خطاب به کارگران پتروگرا دبیهایی صادر کرد و آنها را به شرکت فعال در این نهاد جدیدالتاسیس فراخواند. البته در این بیانیه در عین حال تصریح شده بود که شورای نمایندگان کارگران صرفاً ارگانی برای هدایت و پیشبرد اعتصاب است و نه چیز بیشتری:

مجمع نمایندگان کارگران تمام کارخانجات و کارگاهها اقدام به تاسیس کمیته عمومی کارگران در پتروگرا نخواهد کرد. این کمیته وظیفه خویش میداند که جنبش ما را تقویت نموده و متحد سازد. کارگران پتروگرا را در رابطه با عامه مردم نمایندگی کند، و بر سراقدا صحت [ضروری] در طول اعتصاب تصمیم گرفته و همینطور با بیان آن را تعیین نماید. (۱۰)

در پاسخ به این فراخوان کارگران پتروگرا نمایندگان خود را انتخاب کردند و در جلسه دوم شورا که در ۱۴ اکتبر برگزار شد ۸۰ تا ۹۰ نماینده از کارخانه بزرگ شرکت کردند. در جلسه سوم شورا که در روز بعد برگزار شد تعداد نمایندگان به

۲۲۶ نفر رسیده بود که در مجموع ۹۶ کارخانه و کارگاه و ۵ اتحادیه کارگری را نمایندگان می‌کردند. در همان جلسه از هر کدام از سه جریان منشویک، بلشویک و سوسیال رولوسپیونرها یک نماینده از حق رای برخوردار شد. در ۱۷ اکتبر شورای کارگران پتروگراد رسماً اعلام موجودیت کرد و عنوان شورای نمایندگان کارگران پتروگراد را بر خود گذاشت. شورا از بین خود یک کمیته اجرایی موقت مرکب از ۲۲ نماینده و همچنین یک مدرسه ملی انتخاب کرد و تصویب نمود که یک نشریه منظم منتشر سازد. (۱۱)

شعله‌های انقلاب سریعتر از آنچه تصور میشد جا مع روسیه را دربرگرفت و دیگر برخلاف آنچه موسسین اولیه شورای پتروگراد تصور می‌کردند این نهاد دیگر نمیتوانست خود را صرفاً معطوف به پیشبرد اعتصابات و طرح‌های اقتصادی - صنفی کارگران نماید. را دی‌کالیزه شدن سیاسی شورا که با توده‌گیری نفوذ و اعتبار آن همراه بود سرعت آن را به مثابه یک نهاد و حاکمیت در کنار نهادهای رسمی دولت تزاری بدل نمود. شورای پتروگراد به یک پارلمان کارگری تبدیل شده بود که دیگری با بست در قبال مسائل مختلف جنبش کارگری پتروگراد تصمیم‌گیری میکرد. بعنوان مثال یکی از اولین اقدامات شورا را تشکیل سلسله مطالبات به دوامی (انجمن) شهر بود که خواستهای زیر را دربرمیگرفت:

۱- اقدامات فوری جهت تدارک مایحتاج - توده

کارگران پایتخت بعمل آید.

۲- اماکن عمومی در اختیار مجامع کارگری گذاشته شوند.

۳- گذاشتن سالنها و عمارات در اختیار پلیس و ژاندارمری و پرداخت هزینه به آنها ممنوع شود.

۴- پولهای ذخیره خزانه انجمن شهر در اختیار شورا

گذاشته شود تا به مصرف تسلیح پرولتاریای پتروگراد در راه آزادی مردم برسد. (۱۲)

پتروگراد پایتخت کشور بود و طبیعی بود که تحولات انقلابی این شهر به سرعت تمام خلل و فرج کشور را متاثر سازد. در تقلید از اقدام کارگران پتروگراد، شوراها و مشابیهی در شهرهای دیگر صنعتی روسیه برپا شدند. در مجموع ۴۰ تا ۵۰ شورای نمایندگان کارگران و چندین شورای سربازان و دهقانان طی ماههای اکتبر تا دسامبر تأسیس شدند. (۱۳) بعضی از این شوراها در ارتعمیم فعالیت کمیته‌های اعتصابات شکل گرفتند و بعضی دیگر مستقیماً توسط فعالین حزب سوسیال دمکرات بنیان گذاشته شدند.

بعد از شورای نمایندگان کارگران پتروگراد، شورای شهر مسکو مهمترین شورای آن دوره بود. این شورا به ابتکار فعالین بلشویک پا گرفته بود. در اولین

جلسه^{۱۴} این شورا که در ۲۱ نوامبر برگزار شد ۱۸ نماینده که تقریباً ۸۰ هزار کارگر را نمایندگی میکردند شرکت داشتند. (۱۴) هرچند در این مورد نیز هدف اولیه^{۱۵} از تاسیس شورا مدنظر بود اما بیت و رهبری اعتصاب کارگران در سطح شهری بود و لسی این نهاد سرعت به یک ارگان مبارزه^{۱۶} انقلابی بدل شد. قیام مسکودردا مبر ۱۹۰۵ اوج این انقلابیگری شورا بود.

جنبش دهقانی بسیار عقب‌تر از جنبش کارگران در شهرها بود و با قدری تاخیر سرگرفت. در برخی نواحی روسیه شوراها دهقانان با همکاری و مشارکت کارگران شهرها تاسیس شدند. از جمله میتوان به شوراها پی که در ۴ منطقه از ایالت تور (Tver) در بین ماههای نوامبر و دسامبر شکل گرفتند اشاره کرد. همینطور انقلاب بدون تاثیر بر روی توده^{۱۷} سربازان نبود. هرچند نیروهای مسلح همانند انقلاب ۱۹۱۷ بطور وسیعی به جرگه انقلاب نپیوستند و در مجموع موضعی بیطرف و آشفته در قبال انقلاب اتخاذ کردند ولی در برخی نواحی رده‌های پائینی ارتش که عمدتاً از پادگانهای دهقانی برخوردار بودند، آشکارا به جنبش انقلابی پیوستند. برای سربازان کلمه^{۱۸} اعتصاب و شورا سمبل انقلاب بحساب می آمد و بدین لحاظ آنان نیز تشکلات مبارزاتی شان را به شیوه^{۱۹} شوراها کارگران تاسیس کردند. شوراهای سربازان طی ماه نوامبر و دسامبر در شهرهایی که در حاشیه^{۲۰} خطوط راه آهن سیبری بودند برپا شدند. مهمترین این شوراها در شهر کراسنویاسک (Krasnoyarsk) و چیتا (Chita) تشکیل شدند. شوراها کارگران و کارکنان از یکدیگر مستقل بودند ولی در برخی از نواحی از جمله در دوشهر مذکور شوراها مشترک سربازان و کارگران پا گرفت. (۱۵) در نوامبر در شهر کراسنویاسک شورا پی منتخب از ۸۰ کارگر و ۴۰ سرباز ایجاد شد.

علیرغم سراسری شدن جنبش شورایی نحوه^{۲۱} کارکرد، چگونگی انتخابات و روش تصمیم‌گیری در آنها از یک استان^{۲۲} تا بعیت^{۲۳} نمیکرد. در شورای پتروگراد نسبت انتخابات یک نماینده برای هر ۵۰۰ کارگر بود؛ در مسکوا کارخانه‌های بزرگ برای هر ۴۰۰ کارگر یک نماینده به شورا فرستاده میشد و کارگران کارگاههای کوچک نیز با یکدیگر ادغام میشدند تا برای هر ۵۰۰ نفر یک نماینده به شورا بفرستند. (۱۶) در اودسا (Odessa) نسبت نمایندگی یک به ۱۰۰ بود؛ در تور این نسبت یک به ۵۰ بود و در کوستراما (Kostroma) این نسبت یک به ۲۵ بود. از اینرو وسعت یا کمیت یک شورا به هیچوجه نشانگر وسیع تر بودن پایه^{۲۴} توده‌ای آن یا اهمیت بیشترش نمیتوانست تلقی شود. بعنوان مثال هرچند تعداد کارگران صنعتی شهر پتروگراد چندها برابر کارگران شهر کوچک کوستراما بود ولی در ماه نوامبر ۱۹۰۵ در حالیکه تعداد اعضا^{۲۵} شورای شهر پتروگراد ۵۶۲ نفر بود این رقم برای شورای شهر کوستراما بالغ بر ۱۳۵ نفر میشد.

سازمان درونی شوراها نیز به همان اندازه شیوه انتخاب نشان متفاوت بود. ولی بطور کلی میتوان گفت که وجوه مشترکی در ساختار شوراها وجود داشت. به عنوان یک قاعده، در راس هر شورا یک کمیته اجرایی چند نفره قرار داشت که به مسایل جاری و روزمره رسیدگی میکرد. کمیته اجرایی توسط مجمع عمومی شورا (پلنوم) انتخاب میشد و در اوایل صرفاً مجری مصوبات شورا بود. با مرور زمان جایگاه و نقش کمیته اجرایی تحول یافت. سیر حوادث بویژه در شرایط انقلابی ماه نوامبر به بعد سرپرسترازان رخ میداد که جلسات مقرر شورا بتوانند نسبت به آنها اتخاذ تصمیم کنند. در چنین مواردی کمیته اجرایی نشسته مجبور بود که خود را با تصمیمات لازم را گرفته و سپس به تأیید بعدی جلسه عمومی شورا برساند. رای گیری در شورا بطور علنی صورت میگرفت و جو عمومی جلسات شورا مملو از شور و هیجان انقلابی بود. مصوبات و بیانیه های شورا معمولاً توسط کمیته اجرایی تدوین میشد و سپس به رای جلسه عمومی گذاشته میشد. با ازم گسیختگی پلیس و بوروکراسی تزاری در شهرهایی که شوراها پا گرفته بودند، وظایف مقرراتین نهادها عملاً به شوراها منتقل شد. به منظور رسیدگی به برخی از این وظایف شوراها اقدام به ایجاد کمیسیونهای ویژه ای کردند. از جمله میتوان از کمیسیون کمک به بیکاران، کمک به صندوق اعتبار، بخش انتشارات و تبلیغات و کمیسیون مسکن نام برد. به علاوه هر جا که شورا عملاً نهاد اعمال حاکمیت در محدوده فعالیت اش بحساب می آمد و یا رهبری قیامی را به عهده داشت در آن صورت مزید بر تقسیمات فوق شورا گروههای مسلح و میلیس نیز تشکیل میداد و بدین منظور کمیسیونهای ویژه ای را جهت تهیه و خرید اسلحه بوجود می آورد. برخی شوراها انتشاراتی بنام خود داشتند. در چنین شوراها هیئتیست تحریریه هایی نیز تشکیل شده بودند. علیرغم کموکاستی هایی که در کارکرد شوراها وجود داشت، این نهاد بطور روبه تازایی به محل تجمع و اتکاء کارگران تبدیل میشد. تمام طبقه کارگر روسیه خود را در تکوین این نهاد دخیل میدانست و رهبران آن افرادی با اتوریته و مورد اعتماد عموم کارگران بودند. تصمیمات شورا برای کارگران لازم الاجرا و مقبول تلقی میشد و وجود چنین اعتباری شوراها را به یک تهدید جدی بر علیه قدرت ضربه خورده حکومت تزاری بدل میکرد. شور و شوق کارگران در قبال برپایی چنین نهادی بروشنی در سخنان یکی از کارگران سالمند مسکو منعکس است وقتی که او در این باره گفت :

من هم اکنون، برای اولین بار، قدرتی را که وحدت طبقه کارگر میتواند بدینما پیش بگذارد، درک میکنم. من با چشمان خود دیدم که با عمل مشترک بر علیه دشمنان، بورژوازی، ما میتوانیم تمام حقوق و آزادیها را بدست آوریم. من دیگر پیر شده ام و حتی خواب این را هم نمی دهم

که برای دفاع از حقوق کارگریمان انتخاب شوم و نشان
شکوه مندنما بنده شورای نمایندگان کارگران را با خود
حمل کنم؛ ولی من فکر میکنم که ما نمی توانیم از یک مبارزه
خونین بر علیه ستمگرانمان پرهیزکنیم، و باین دلیل است
که ما منتخبین شما از شما تقاضا میکنیم اسلحه بدست از
شورای نمایندگان کارگری دفاع کنید. (۱۷)

توسعه اقدامات و عملکردشوراها آنها را به تدریج به نهادهای قدرتی در کنار
ارگانهای رسمی حکومت تزاری تبدیل میساخت. وضعیتی شبیه قدرت دوگانده سال
۱۹۱۷ در شرف تکوین بود، هرچند رهبری بسیاری از شوراها تمایلی به سرنگونی
کامل حکومت تزاری و برقراری حکومت شوراها نداشتند، و هرچند در این میان
تزلزلات و ناپیگیری منشویکها و سوسیال رولوسیونرها و توهمات مشروطه طلبی و
پارلمانی قوی ای که در میان اعضاء شوراها وجود داشت در تهدید مبارزه این نهاد
برای تبدیل شدن به یک ارگان حکومتی تمام و کمال نقش اساسی ایفاء کردند.
رژیم تزاری کمالات به این شرایط آشفته ولی موقت و ناپایدار واقف بود، این رژیم
میدانست که در صورتیکه رشد را دیکار لیسمن جنبش شورایی کماکان ادامه می یافت و
توده های آزاده از قید و بند دستگاہ داری - پلیسی آن از فرصت بیشتری برای
اعمال قدرت مستقیم و انقلابی خویش برخوردار میشدند، در آن صورت این اوضاع
آشفته به ضرر آن تحول می یافت و لزوم تسخیر انقلابی قدرت به یک شعار عمومی و
مطالبه ضروری توده های متشکل در شوراها بدل میشد، مجموع این شرایط رژیم تزاری
را بر آن داشت که در این اوضاع سریعاً متحول بدون فوت وقت دست بکار شود تا از
تداوم وضعیتی که میرفت غیرقابل کنترل شود اجتناب ورزد.

در ۲۶ نوامبر صدر شورای پتروگراد کروستالوف نوسار (Chrystalov-Nosar)

دستگیر شد. در پاسخ به این اقدام دولت برخی از نمایندگان کارگران خواستار
فراخواندن یک اعتصاب عمومی در شهر و برگزاری یک تظاهرات توده ای شدند ولی
در مجموع عکس العمل کارگران معتدل بود، بنا بر این شورا اقدام به عکس -
العملی شدید خودداری ورزید و صرفاً تصمیم گرفت اقداماتش برای آماده کردن
شرایط مناسب جهت یک قیام توده ای را دنبال کند. در ۲ دسامبر شورا به شهروندان
پتروگراد فراخوان داد که از پرداختن مالیاتها بشان به دولت خودداری ورزند و
همینطور تمام پس اندازها بشان را از بانکها بردارند. عکس العمل دولت در قبال
این فراخوان شورا شدید بود. هرگونه اعتصاب کارگران تلگراف، پست و راه آهن از
جانب دولت قدغن شد و مجازات سنگینی نیز برای اعتصاب کنندگان وضع گردید.
خود کمیته اجرایی و ۲۰۰ نفر عضو شورا در ۳ دسامبر همگی دستگیر شدند. اعضاء
علی البدل شورا و نمایندگان که دستگیر نشده بودند در ۶ دسامبر فراخوان یک

اعتصاب عمومی سیاسی در سراسر روسیه را دادند و دولتی کارگران پتروگراد که از یکسو تا آن زمان شوروشوق انقلابی شان هرس شده و مبارزاتشان در چهارچوبی مسالمت آمیز محدود مانده بود و از سوی دیگر بدلیل طولانی بودن دوره اعتصاب کاملاً فرسوده شده بودند، پاسخ درخوری به این فراخوان ندادند. ما بقی نمایندگان شورا نیز متعاقباً در ۱۹ دسامبر دستگیر شدند و بدین سان عمر شورای شهر پتروگراد به پایان رسید.

پس از شکست شورای پتروگراد، مرکز ثقل مبارزه به شورای مسکو منتقل شد. این شورا تحت تاثیر فعالیت بلشویکها را دیکتاتور بودولی کماکان بطور یکپارچه برای اقدام به قیام و کسب قدرت آمادگی نداشت. در پاسخ به اقدامات دولت در پتروگراد، شورای مسکو فراخوان یک اعتصاب عمومی برای ۶ دسامبر داد با این تاکید که این اعتصاب مقدمه به قیامی است که قرار بود صورت پذیرد. ده روز پس از شروع اعتصاب حدود ۸ هزار کارگر مسلح و سازمان یافته بر علیه رژیم تزار دست به قیام مسلحانه زدند. (۱۸) برخلاف تصورشان پادگان شهر به آنان نپیوست و بالاخره رژیم تزاری با گسیل ارتش از شهرهای دیگر موفق به سرکوب قیام شد.

این تحولات انقلابی شهرهای پتروگراد و مسکو بر روی شهرهای همجوار و کوچکتر تا شبر گذاشت. در نواحی اطراف رودخانه دونتس (Donets) در جنوب روسیه مبارزات مسلحانه ای در گرفت. در نووروسییک (Novorossiysk) شورا قدرت را تنها ما در شهر بدست گرفت و اعلام جمهوری نووروسییک نمود. شورا نووروسییک پس از کسب قدرت تحقق اهداف زیر را وظیفه خود اعلام کرد: (۱) تداوم اعتصاب سیاسی (۲) برقراری دادگاههای خلقی (۳) مبارزه بر علیه طبقات دارا (۴) سازماندهی اتحادیه های کارگری و انجمن های سیاسی (۵) کمک فوری به بیکاران (۶) تدارک قیام مسلحانه. (۱۹) این برنامه هر چند ملقمه ای از خواسته های سیاسی و اقتصادی بود ولی در عین حال تجلی واقعی خواست کارگران روسیه از انقلابشان و از شورای نمایندگانشان نیز بود. این برنامه هر چند برنامه کاملاً ملی برای یک دولت انقلابی نمیتواند بحساب آورده شود ولی نشانگر تحول عمیقی است که در خواسته ها و تمایلات توده های انقلابی آن زمان روسیه صورت گرفته بود. در کروینوینسک - چیتا (Kroisnoyask-Chita) نیز قدرت انقلابی مشابهی پا گرفت. در چیتا شورا مالکیت تمام سیستم پست و تلگراف و خطوط راه آهن و همینطور اراضی دولتی را اشتراکی اعلام کرد. این وضعیت تا ژانویه ۱۹۰۶ در چیتا تداوم داشت.

هر چند جنبش شورایی ۱۹۰۵ روسیه سرکوب شد ولی ایده شورا و جایگزین سیاسی حکومت تزاری توسط نظام مستفاد و از نظام پارلمانی در بطن جنبش کارگری روسیه پا گرفت. کارگران در یافتند که برای مقابله با حکومت تزاری و اعمال اراده انقلابی شان، نهادشورا که متشکل کننده صفوف مبارزاتی آنان در سطح شهری و

بصورت یک واحد یکپارچه است و مستقل از صنف و حرفه‌ای که بدان اشتغال دارند. ارائه انقلابی آنان را متحد می‌آورد، برای شکل دیگر سا زمان یافتن شان تفوق داشت. همین‌طور طی ماه‌های آخر انقلاب کارگران مطلوبیت و کارآیی این نهاد را بعنوان سلول پایه‌ای اعمال اقتدار و حاکمیت شان دریافتند، هرچند عمر کوتاه این تجربه امکان تعمیم‌تأمی ابتکار و خلاقیت‌هایشان در این زمینه را ممکن نداشت. آلمان شورا علیرغم ارتجاع سیاه و سرکوب و خفقان خونینی که متعاقب شکست انقلاب ۱۹۰۵ به جنبش کارگری روسیه تحمیل شد بصورت یک آلمان زنده در دل جنبش کارگری تداوم یافت. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ امکان ابراز این خواست جاسا افتاده کارگران روسیه را میسر ساخت.

پیدایش نهاد شورانه فقط برای جنبش کارگری علی‌العموم، بلکه برای احزاب انقلابی اپوزیسیون هم پدیده‌ای جدید بود. بنا بر این برخورد آنان به این پدیده از همان بدو امریکسان نبود و طی پروسه انقلاب بود که هرکدام به نظرات منجم و جا افتاده‌ای در این زمینه دست یافتند. منشویکها مقدم بردیگسرا در جنبش شورایی شرکت کرده بودند. شورای نمایندگان کارگران پتروگراد با کمک و ابتکار عمل اولیه آنان پا گرفته بود. منشویکها مرحله انقلاب را با ————— دمکراتیک میدانستند، یعنی اینکه بزعم آنان طبقه ایکه رسالت رهبری انقلاب را بعهده داشت بورژوازی بود. در چنین چشماندازی البته برای آنان نهاد شورای دیگر قرار نبود کاری را بسرا نجام رسا ند که کمون پاريس در انجام آن ناموفق مانده بود. سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان، الفاء کارمزدی و تحقق برنامه سوسیالیستی انقلاب کارگران، برای منشویکها شوراها تا به آن حداهمیت داشتند که بعنوان عامل فشار بر روی دستگاه حکومتی تزار عمل کرده و امکان تحسول دمکراتیک جامعه را به آن تحمیل میکردند. ایده "کمونهاى انقلابى" منشویکها چیزى فراتر از این نمیرفت. بنظر آنان قرار بود شوراها کارکرد بوروکراسی تزاری را مختل کرده و شرایط دمکراتیکی ————— مشابه آنچه در اروپای غربی وجود داشت ————— را در جامعه روسیه بیاورند تا بدین سان حزب سوسیال دمکرات روسیه هم بتواند فعالیت علنی و گسترده داشته باشد و اتحادیه‌های کارگری بطور تمام و کمال پاگیرند یعنی وضعیتی پدید آید که پس از عقب نشینی حکومت بیسمارک نصیب حزب سوسیال دمکرات آلمان و کارگران آلمانی شده بود. پس از اینجا دچنیس ————— شرایطی منشویکها برای شوراها هیچ نقشی نمیدند. حداقل تا زمانی که نو بست انقلاب سوسیالیستی برای جامعه روسیه بزعم آنان فرا نرسیده بود، بنا بر این اشاره آنان به شوراها به مثابه "کمونهاى انقلابى" به معنای خواست تحول این نهادها به ارگانهای یک دولت انقلابی برای تداوم بی وقفه انقلاب در جهت الفاء مالکیت خصوصی و ایجاد یک دولت غیر پارلمانی نبود بلکه صرفا اشاره به نقشی بود

بود که این نهادها در تسهیل گذار جامعه‌تزاری روسیه به چنین جامعه بورژوازی و پارلمانی می‌توانستند ایفاء کنند. مارتینوف یکی از رهبران منشویک در این باره نوشت:

همزیستی دوسا زمان مستقل پرولتری - یکی سازمان حزب سوسیال دمکرات و یکی دیگر سازمانی که بطور رسمی غیرحزبی است هرچند از سوسیال دمکراتها متمایز باشد - در کنار یکدیگر پدید آمده غیرطبیعی است که زودتر یا دیرتر می‌بایست برطرف گردد. وقتی ما اینجا دارگانه‌های حکومت خودمختار انقلابی پرولتاریا را توصیه می‌کردیم، این شکل سازمانی [پرولتاریا] را صرفاً بصورت موقت و گذرا در نظر داشتیم. (۲۵)

تا آنجا که به بلشویکها برمیگشت آنان نیز در ابتدا روش برخورد ناروشن و بعضاً غلطی داشتند. برای بسیاری از فعالین بلشویک که در زمان وقوع انقلاب در روسیه مقیم بودند، نهادشوراها دی‌همطرا زورقیب حزب سوسیال دمکرات تصور میشد. ما دام که شوراها اتحادیه‌های کارگری برآن بودند که صرفاً به مسایل صنفی کارگران بپردازند، آنان در این اقدامات اشکالی نمی‌دیدند. ولی برای هدایت ورهبری سیاسی جنبش کارگری آنان صرفاً حزب سوسیال دمکرات را ضروری و ذیصلاح میدانستند و لذا تلاش شوراها برای آنکه در زمینه هدایت سیاسی جنبش کارگری علی‌العموم شرکت ورزند را مغایر با خصلت غیرحزبی این نهاد میدانستند. بدین ترتیب آنان برای بن‌بست بودن که با شوراها در زمینه سیاسی برنام‌ه حزب سوسیال دمکرات را می‌پذیرفتند و یا اینکه با یستی برکنار رفته و جای خود را به حزب میدادند. لنین از همان ابتدا با چنین نگرش دگماتیکی مرزبندی کرد. ما دام که هنوز به روسیه برنگشته بود در نامه‌ای خطاب به هیئت تحریریه ارگان مرکزی حزب در را بطة با نظر رفیقی که قضیه را به شکل "یا حزب یا شوراها" طرح کرده بود، متذکر شد که اولاً جنبش شورایی یک جنبش عمیقاً کارگری و فراگیر است؛ ثانیاً حزب سوسیال دمکرات صرفاً یک گرایش سیاسی معین را در جنبش کارگری در بر می‌گرفت و بنا بر این از نظر اصولی تصور اینکه تمام کارگران یا میبایست به زیر پرچم سیاسی آن گرد آیند و یا از فعالیت سیاسی معذور شوند تصور اشتباهی است؛ و بالاخره اینکه در انقلاب همگانی ۱۹۰۵ همه اقشار جنبش کارگری و همین‌طور دمکراسی انقلابی شرکت داشتند و بنا بر این نهادشورا میتواند در برگیرنده تمام کسانی باشد. و نه فقط سوسیال دمکراتها - که بر علیه رژیم تزاروایجادیک دولت انقلابی دمکراتیک مبارزه میکردند. برای اوشوراها نهادهای آن حکومت انقلابی بحساب می‌آمدند که قرا بود در اشریک قیام توده‌ایی بقدرت رسد، حال آنکه حزب نقش رهبری و هدایت

این جنبش همگانی برای تصرف قدرت و برپایی حکومت انقلابی را بعهده داشت. برای اوج حزب و شوراها هر دو مکمل یکدیگر به حساب می آمدند و پدیدده مانع الجمع. خود و این نکات را چنین گوشزد میکند:

بنظر می رسد که رفیق رادین (Radin) با طرح این سوال در شماره ۵ نویا ژیزا (Novaya Zhizn) دچار اشتباهی شده است: شورای نمایندگان کارگران یا حزب، کدامیک؟ فکر میکنم این اشتباه است که سوال اصولاً چنین مطرح شود و به عقیده من تصمیم ما در مورد این مسئله قطعاً باید چنین باشد: هر دو، هم شورای نمایندگان کارگران و هم حزب.

... بنظر می رسد که شورای نمایندگان کارگران به مثابه سازمانی که تمام حرفه ها را نمایندگی میکند میبایست در صدد باشد تا نمایندگان تمام کارگران صنعتی و کارگران موسسات اداری، خدمتکاران خانگی و کارگران کشاورزی را دربرگیرد؛ میبایست در صدد باشد تا نمایندگان همه کسانی را که می خواهند دومی توانند بطور مشترک برای یک زندگی بهتر برای تمام مردم زحمتکش مبارزه کنند دربرگیرد؛ میبایست تلاش ورزد تا نمایندگان همه کسانی را که از حداقلی از شرافت سیاسی برخوردارند دربرگیرد؛ میبایست همه را دربرگیرد مگر صدهای سیاه (Black-Hundred) را تا آنجا که به ما سوسیال دمکراتها بر می گردد، میبایست تمام تلاش مان را بکار بندیم... تا از مبارزه ای که مشترکاً با رفقای پرولترمان، مستقل از نقطه نظراتشان، به پیش می بریم جهت دفاع خستگی ناپذیر و راسخ از تنها جهان - بینی پیگرو و واقعاً پرولتری یعنی ما ر کسیم، استفاده کنیم.

... من معتقدم... که از نظر سیاسی شورای نمایندگان کارگران میبایست به مثابه چنین یک دولت موقت انقلابی تصور شود. فکر میکنم شورا میبایست خود را هر چه زودتر دولت موقت انقلابی تمام روسیه اعلام کند، و یا چنین دولت موقت انقلابی را برپا سازد... (۲۱)

برای لنین شوراها مقدم بر هر چیز به مثابه ارگانهایی که به اعتبار نفوذ و پیگاه توده ای شان در آن دوران میتوانستند بطور موثری اقدام به سازماندهی

انقلاب کارگران و دهقانان بر علیه حکومت تزاری نمود، اما ثرا همیت بودند. بنظر او این ارگانها می بایست هر چه سریعتر آمادگی لازم برای مبادرت به چنین قیامی را بدست آورده و جهت درهم شکستن ارتش و بوروکراسی دستگاه تزاری اقدام میکردند. بنظر او مسا محه در اینجا مابین ابرو متوهم ماندن به این که شوراها نمیتوانستند در کنار دستگاه نظامی - بوروکراتیک تزاری دوام آورند، یک اقدام غیر بخشودنی بود و به از بین رفتن قطعی حاکمیت موقت شوراها منجر میگردد. این نکته را لنین در یکی از قطعنامه های کنگره چهارم حزب سوسیال دمکرات روسیه چنین عنوان میکند:

ما دام که این شوراها اشکال جنبینی حاکمیت انقلابی هستند، قدرت و اهمیت شان تمام با بستگی به قدرت و موفقیت قیام دارد، لذا همراه با توسعه فعالیت ها و دایره نفوذ شورا های نمایندگان کارگران میبایست متذکر شد که این نهادها محتوم به سقوط هستند مگر آنکه از پشتیبانی یک ارتش انقلابی برخوردار شوند و مگر آنکه مقامات دولتی سرنگون گردند. (۲۲)

برای لنین و بلشویکها روشن بود که همزیستی حاکمیت شورا و دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت تزاری تنها میتواند به مثابه یک دوره موقت و گذرا تلقی شود، دوره ای که پایان آن به نفع طرفی به پایان میرسد که از تفوق تشکیلاتی و نظامی بیشتری برخوردار بود. از اینرو بنظر آنان در تقابل با دستگاه نظامی رژیم تزاری شوراها میبایست اقدام به ایجاد یک میلیس انقلابی میکردند تا از طریق سرنگونی رژیم تزاری توازن قوا را به نفع خود تغییر دهند.

تا آنجا که به سوسیال رولوسیونها بر میگشت آنان نظر مشخصی در این زمینه نداشتند، بهر رو نفوذ آنان در جنبش کارگری و به تبع آن شورا های شهری بسیار کم بود. در سال ۱۹۰۶ بخش عمده سوسیال رولوسیونها با منشویکها در مورد نقش شوراها هم نظر شده بودند. البته بخش ماکزیمالیست سوسیال رولوسیونها که جناح چپ افراطی آن را نمایندگی میکرد و همینطور آنارشیست ها معتقد بودند که شوراها میبایست به مثابه نهاد های کمونی و خود مختار زمام امور را در دست می گرفتند و بنیان یک جامعه اشتراکی را برپا میداشتند. البته هیچکدام از این دو گرایش در جنبش شورایی نفوذ چندانی بدست نیاورد. (۲۳) تا آنجا که به آنارشیست ها بر میگشت شورای پتروگراد حتی از ورود نماینده رسمی آنان به کمیته اجرایی خود مانع گرد و مشابها در بسیاری از کمیته های اجرایی شورا های دیگر نیز حق ورود به آنانارشیست ها داده نشد. شرایط انقلابی ۱۹۱۷، وضعیت مناسب تری را برای توسعه این دو گرایش افراطی موجب شد. امری که پاشین تر به آن خواهیم پرداخت.

۲- شوراها در فاصله انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با اعتصاب کارگران مجتمع صنعتی پیوتیلوف (Putilov) در پتروگراد به اوج جدیدی رسید. اعتصاب تا ۲۲ فوریه به سایر کارخانجات شهر توسعه یافت بنحویکه تا ۲۴ فوریه حدوداً ۲۰۰۰،۰۰۰ کارگر در اعتصاب بصرمی بردند. در ۲۵ فوریه اعتصاب خصلت سراسری و عمومی به خود گرفت. در همان روز، اولین درگیری خونین بین نظامیان و مردم رخ داد. با پیوستن بخشی از رده‌های پائین ارتش به صفوف انقلاب در ۲۷ فوریه نقطه عطفی در این سیر و قیام به وقوع پیوست. این چرخش جدید در سیر و قیام به سرعت زمام امور را از دست دولت تزاری خارج کرد و آنها را از قوه قهریه ضروری برای سرکوب جنبش انقلابی محروم ساخت.

در آن روز عملاً دو مرکز قدرت در پایتخت اعلام شد. کمیته دوما (پارلمان رژیم تزاری) که میخواست محل انتقال قدرت از رژیم مستبد به یک رژیم پارلمانی شود و کمیته اجرایی شورای پتروگراد که به علت سابقه انقلابی شورا به سرعت به مرکز توجه و رجاء کارگران و سربازان و توده‌های معترض و انقلابی شهر بدل میشد.

برخلاف سال ۱۹۰۵، کمیته اجرایی شورای پتروگراد اما حاصل پیروستکامیل تدریجی کمیته‌های اعتصاب نبود. برعکس در ۱۹۱۷، این کمیته اجرایی موقت بود که بدواً بوجود آمد و سپس اقدام به ایجاد بدنه شورای شهر پتروگراد نمود. در همان روز که بخشی از سربازان پادگانهای پتروگراد به جنبش انقلابی پیوستند، یعنی در روز ۲۷ فوریه، این کمیته تشکیل شد. تعدادی از رهبران کارگران که در همان روز از زندان آزاد شدند، در همه پرشور بدرقه کنندگان وارد محل دوما شدند و در آنجا به همراه چند تن از نمایندگان "چپ" دوما کمیته اجرایی موقت شورا را تأسیس کردند. کمیته موقت بلافاصله کارگران و سربازان خواست تا نمایندگان خود را انتخاب کرده و این نمایندگان در جلسه عصر شورا حضور بهم رسانند. قرار بود برای هر ۱۰۰۰ کارگر یک نماینده و برای هر گروهان (تقریباً ۲۵۰ نفر) یک نماینده انتخاب شود. (۲۴) وقتی جلسه شورا در ساعت نه شب ۲۷ فوریه با لاخره برگزار شد فقط ۴۰ تا ۵۰ نماینده منتخب در آن حضور داشتند. احتمالاً فرصت کافی برای آنکه نمایندگان بیشتری انتخاب شده و خود را به موقع به جلسه برسانند وجود نداشت.

از آنجا که خطرتها جمعیروهای نظامی تزاریکماکان وجود داشت لذا طبیعی بود که اولین اقدام شورا این باشد که با کمک قوای وفادار تمام نقاط کلیدی شهر را بدست گیرد. بدین منظور شورا یک کمیته نظامی تشکیل داد. در همان جلسه اول قرار شد که کمیته اجرایی کمیته‌های را به مناطق مختلف شهر بفرستد تا کمیته‌های محلی انقلابی و میلیس مسلح کارگری بوجود آورند. به کمیته موقت اعضاء احزاب سوسیالیست نیز افزوده شدند و بلافاصله کمیته در بین خود کمیسیونهای مختلفی برای

رسیدگی به وظایف مختلف خود بوجود آورد، کمیسیونی برای تامین غذا، کمیسیونی برای آموزش و پرورش، کمیسیونی برای امور مالییه و قس علیهذا، شما ره نخست ایزوستیا نشریه شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگرا در روز ۲۸ فوریه منتشر شد و برنامهمعمومی شورا را چنین عنوان کرد:

به منظور برانجام رساندن با موفقیت مبارزه برای دموکراسی، مردم میبایست نیروی خویش را سازمان دهند. دیروز ۲۷ فوریه، شورای نمایندگان کارگران در پایتخت [بدین منظور] تأسیس گردید، این شورا با شرکت نمایندگان منتخب کارگران کارخانجات، واحدهای شورشی ارتش، احزاب و گروههای دموکراتیک و سوسیالیستی تشکیل شده است، شورای نمایندگان کارگران ... وظیفه مقدماتی خویش میداند که قوای مردم را در مبارزه برای تحصیل آزادی سیاسی و برقراری حاکمیت مردم در روسیه سازمان دهد ... بیا شید همه با هم ... برای فروپاشی رژیم قدیم و برپایی آن مجلس موسسان ملی بی که از طریق یک انتخابات همگانی، منصفانه، مستقیم و مخفی تشکیل شده، دست به مبارزه زنیم. (۲۵)

پس از خلع ید از تزار در ۲ مارس ۱۹۱۷ کمیته اجرایی با ۱۳ رای در مقابل ۸ رای از شرکت در دولت موقتی که توسط کمیته دوما تشکیل شده بود، خودداری ورزید، ولی در عوض در همان روز شورای پتروگرا دبا اکثریت قاطع همکاری بین کمیته اجرایی و کمیته دوما را تصویب نمود بدین معنا که شورای پتروگرا دبعضی از "ارگان کنترل کننده دموکراسی انقلابی" بر کارکرد دولت موقت نظارت کند.

یک هفته پس از تأسیس شورا، تعداد اعضای آن به ۱۲۰۰ نفر رسید و تا پایان نیمه دوم مارس این رقم تقریباً به ۳۰۰۰ نفر افزایش یافت. (۲۶) از این تعداد ۲۰۰۰ نفر سرباز و ۸۰۰ نفر کارگر بودند و هر چند در آن شرایط تعداد کل کارگران مقیم پتروگرا ۲ تا ۳ برابر تعداد سربازان مقیم آن شهر بود، دلیل این تفوق نمایندگان سربازان در شورای پتروگرا داین بود که حتی کوچکترین گروهانها نیز نمایندگان خود را به شورا فرستاده بودند حال آنکه در آراء هر ۱۰۰۰ کارگر فقط یک نماینده در شورا حضور داشت، احتمالاً یکی از دلایلی که در آن شرایط کارگران تفوق نمایندگان سربازان در شورا را اغماض میکردند این بودند که بتوانند آنها را با خود داشته باشند. (۲۷) بعلاوه از هر یک از این امتیازها به منظور بسیاری از روشنفکران ظاهراً ادیکال از جمله وکلاء، پزشکها، دانشجویان و روزنامه نگارانی که بوی قدرت به مشامشان خورده بود و ظاهراً انقلابی شان هم به مذاق سربازان خوش

می آمدند و استند بدون درد سر به عنوان نماینده به شورا راه می یافتند.

در آن اوایل جلسات شورا به شکل بدی برگزار می شد، نارسائی های زیسادی در کارش وجود داشت و هنوز روابط دقیقی بر کار آن حاکم نبود، شورا در آن روزها به مثابه یک کارکنان تصمیم گیری از سرعت عمل و کارایی بالایی برخوردار نشده بود.

برای سروسامان دادن به این وضعیت دو تصمیم گرفته شد. اول آنکه قراش کمیسیون برای بازرسی صلاحیت اعضاء شورا تشکیل شود تا عناصر مشکوک و کمالاتی که بی حساب و کتاب و صرفاً از روی زرنگی خودشان راه به شورا باز کرده بودند کنار گذاشته شوند. دوم آنکه از بین اعضاء شورا یک "شورای کوچک" مرکب از ۲۵۰ تا ۳۰۰ کارگر و سربازان انتخاب شد تا به مسایل روزمره رسیدگی کنند. بعلاوه اختیارات بیشتری به کمیته اجرایی تفویض گردید. از جمله کمیته اجرایی مجاز شناخته شد تا در غیاب نشست های عمومی (پلنوم) شورا خود را با تصمیم گیری و سپس تصمیماتش را برای تأیید یا بررسی بعدی به جلسات شورا ارائه نماید. کمیته اجرایی چند کمیسیون در خود بوجود آورد که تعداد آنها با اواخر به ۱۲ تا ۱۵ عدد می رسید. (۲۸) با ورود یکسری از انقلابیون سرشناسی که به تازگی از تبعید در سیبری رها شده بودند تعداد اعضاء کمیته اجرایی با دیگر افزایش یافت به نحوی که تا آخر مارس تعداد اعضاء آن ۴۲ نفر می شد. علاوه بر اعضاء رسمی کمیته اجرایی، نمایندگان اتحادیه های کارگری، نمایندگان شوراهای محلی، اعضاء هیئت تحریریه ایزوستیتا، فراکسیون نمایندگان سوسیال دمکرات دوما و همینطور کمیته های که از طرف مجمع عمومی شورا انتخاب شده بودند نیز می توانستند بدون حق رای در جلسات کمیته اجرایی شرکت کنند. برای رتق و فتق امور با اواخر کمیته اجرایی شورا که اکنون کاملاً بزرگ شده بود از بین خود یک "دفتر کمیته اجرایی" مرکب از ۷ نفر را تعیین نمود. این دفتر روزانه نشست داشت حال آنکه خود کمیته اجرایی هر هفته ۳ با جلسات خود را برگزار می کرد. بعلاوه از ۱۲ آوریل به بعد این دفتر در غیاب جلسات کمیته اجرایی از حق تعیین سیاست در شرایط اضطراری برخوردار شد به عبارت دیگر حق که پیشتر از جانب مجمع عمومی شورا به کمیته اجرایی تفویض شده بود اکنون از جانب کمیته اجرایی به این دفتر تفویض گردید.

بنابراین ۲ ماه پس از تشکیل شورای نمایندگان کارگران پترگرا د، این نهاد از یک نظم و نسق تشکیلاتی با حساب و کتابی برخوردار شده بود و از یک ارگان موقت مبارزاتی به یک ماشین مدیریت و کنترل تحول یافته بود. شورا به برای کارهای خود اینک چند صد کارکن در استخدام داشت و مخارج رتق و فتق امور و درونی اش در بین ماه مارس تا ژوئن به ۸۰۰،۰۰۰ روبل سومی زد (درآمد آن برای همان دوره ۳،۵۱۲،۰۰۰ روبل بود). (۲۹) همینطور برای انتخاب نمایندگان به شورا نسبت های رسمی تعیین شد، طبق مقررات جدید قراش در کارخانجات بزرگ در

از ۱۰۰۰ هرگزیک نما بنده انتخاب شود و از کا رخا نجات کوچتری هم که تعداد کا رگران شاغل در آنها به ۱۰۰۰ نفر نمی رسید یک نما بنده در از ۱۰۰۰ کا رگران هر کا رخا نه انتخاب شود. بدین سان از کا رخا نجات بزرگ پتروگرا دکه هرکدام بیش از ۴۰۰ نفر در استخدا داشت و در مجموع ۸۷ درصد کل نیروی شاغل صنعتی شهر را در بر میگرفتند ۴۲۴ نما بنده به شورا معرفی شدند حال آنکه از بنگاهای تولیدی که کمتر از ۴۰۰ نفر در استخدا داشتند و فقط ۱۳ درصد نیروی کا ر صنعتی شهر را تشکیل میدادند ۴۲۲ نما بنده به شورا معرفی گردید. (۳۰) تا آنجا که به سربازان برمیگشت آنان به شدت از پذیرش نسبت ۱ نما بنده برای ۱۰۰۰ سرباز که بطور رسمی تعیین شده بود سر باز میزدند و از اینرو کماکان میزان نما بندگی شان در شورا بیشتر از حدود مجاز بود.

بعلاوه در طی ماه مارس به تدریج شورا های محلی در سراسر شهر پتروگرا د پسا گرفتند، این شورا ها نیز هرکدام نما بندهای به شورای اصلی شهر معرفی کردند. شورا های محلات وظیفه رسیدگی به مسایل محلی را داشتند و در مجموع مجبوری تصمیمات و مصوبات شورای مرکزی در چارچوب منطقه تحت نظارت محسوب میشدند. کا رگران کا رگاهها و فابریکهای کوچکی که مستقیماً از خود نما بندهای در شورای مرکزی نداشتند اغلب در این شورا ها از نما بندگی مستقیم برخوردار بودند. جو سیاسی شورا های محلی را دیکالتر از شورای مرکزی بود و از همان روزهای نخست تعداد نما بندگان بلشویک در سطوح محلی سریعتر از تعداد آنان در شورای مرکزی افزایش یافت.

شورای پتروگرا د ۱۹۱۷ چندتاما بزا اصلی با شورای ۱۹۰۵ داشت، اول آنکه شورای ۱۹۰۵ صرفاً متشکل از نما بندگان کا رگران میشد و بدین معناتما ما از خصلتی پرولتری برخوردار بود حال آنکه در شورای ۱۹۱۷ نما بندگان سربازان هم حضور داشته و اکثریت قاطع نیز برخوردار بودند. دوم آنکه شورای ۱۹۰۵، بجز روزهای آخر حیاتش، عمدتاً ارگانی برای سازماندهی مبارزه بر علیه رژیم تزار و تدایم اعتصاب عمومی کا رگران بود حال آنکه شورای ۱۹۱۷ از همان پسند و تشکیل اش ارگانی بود برای سازماندهی امور اجتماعی شهر، اموری که آنجا شان با فروپاشی دستگاه بوروکراتیک - نظامی رژیم تزار تما ما به این شورا منتقل شده بود. بعبارت دیگر شورای ۱۹۱۷ ارگانی برای بازسازی واحیاء جامعه بود تما در هم شکستن نظم موجود. به همین علت این شورا در مقایسه با شورای ۱۹۰۵ از سازمان درونی محکم تر و حساب شده تری برخوردار بود، تقسیم کار پیچیده تری در آن بوجود آمده بود، و بالاخره سلسله مراتب اداری جا افتاده تری در آن در حال شکل گیری بود. جنبش شورایی سرعت از محدوده شهر پتروگرا د به سایر نقاط روسیه توسعه یافت و مقدمات شهرهای بزرگ صنعتی که با از تمرکز کا رگری بالایی برخوردار

بودند و با درمجا ورشان پادگانهای بزرگ نظامی یافت میشدند و در برگرفت، طی ماه مارس شوراها تقریباً در همه جا تا سیس شدند، دومین شورای بزرگ، شورای شهر مسکو بود که تعداد نمایندگان آن تا ژوئن ۱۹۱۷ دیگر به مرز ۱۷۰۰ نفر بالغ گردید و از این تعداد ۵۳۶ نفر کارگران و ۵۳۶ نفر کارکنان اداری یا افراد شاغل در رشته‌های غیر صنعتی بودند، شورای مسکو نیز از یک کمیته اجرایی بزرگ (۷۵ نفر) برخوردار بود (۳۱) و از کمیسیونهای مختلف و متعددی تشکیل میشد، در تمام بخش‌های شهر مسکو همانند پتروگراد شوراها محلی بی‌کمیته‌های اجرایی خودشان هم برخوردار بودند، پامی گرفتند، برخلاف پتروگراد در مسکو شورای مشترکی از نمایندگان کارگران و سربازان بوجود نیامد، سربازان در کنار شورای نمایندگان کارگران شورای نمایندگان خودشان را تا سیس نمودند علی‌رغم اینکه البته بین این دو شورای مستقل با زمانیا فته همکاریهایی نزدیک وجود داشت، در سایر شهرهای دیگر روسیه نیز شوراها بی‌کمیته بودند و وضعیت یکی از دو شهر مسکو و پتروگراد شباهت داشتند: یا شورای مشترکی از نمایندگان سربازان و کارگران بوجود آمده بود یا هر کدام را یا پندوا و شورای مستقل خویش برخوردار شده بودند، عوامل چندی در تفکیک شوراها از نمایندگان کارگران و سربازان دخیل بودند، از یک سو بسیاری از نمایندگان کارگران خواهان این بودند که خلعت پرولتری شوراها پیشانی محفوظ بماند و لذا نسبت به پیوستن سربازان - که عمدتاً از پادگانهای دهقانانی برخوردار بودند - به این شوراها نظر نامساعدی داشتند، از سوی دیگر بخشی از سربازان کماکان تحت تاثیر افسران مافوق خود بودند و آنان که از متاثر شدن سربازان از آراء و افکار ادیکالتر کارگران و همه داشتند تمام تلاش خود را بکار می‌بستند تا سربازان را هر چه بیشتر مستقل از کارگران سازمان دهند، مزید بر دو علت فوق، موقعیت جغرافیایی شورا نیز در چگونگی ترکیب شورا تاثير داشت، (۳۲) نواحی غرب روسیه در مجاورت جبهه‌های جنگ قرار داشتند و بدین لحاظ به مناطق میلیتاریزه شده‌ای بدل شده بودند که در عین وجود تمرکز بالایی از نیروهای نظامی تعداد چشمگیری از کارگران صنعتی با آن مناطق را ترک گفته و یا به جبهه جنگ اعزام شده بودند، در چنین مناطقی شوراها بی‌کمیته تشکیل میشدند و غالباً از نوع شورای پتروگراد بودند، در شورا نمایندگان کارگران و سربازان هر دو شرکت داشتند، در مناطق مرکزی روسیه یعنی مناطقی که دور از خط مقدم جبهه بودند شوراها بی‌کمیته تشکیل میشدند و اکثر آنها از نوع شوراها یا شهر مسکو بودند: کارگران و سربازان مستقل خود را سازمان داده بودند، بهر روحتی در مناطقی که شوراها از نمایندگان کارگران و سربازان در اثر ادغام شوراها از پیش موجود و پندو بوجود آمده بود، کماکان هر یک استقلال خود را به صورت "بخش‌های" مستقل شورا که به مسایل نظامی یا صنفی می‌پرداختند، حفظ میکرد.

شیوه نمایندگی در شوراها به همان اندازه که رکود و سازمان درونی متفاوتهشان، متغیر بود. به عنوان مثال در ساراتف (Saratov) برای هر ۲۵۰ کارگر ۲ نماینده و برای هر گروهان (۲۵۰ نفر) نیز ۲ نماینده انتخاب میشد. در تولا (Tula) برای هر ۵۰۰ کارگریک نماینده و برای هر گروهان نیز یک نماینده انتخاب میشد. در ایوانوف و ژسنسکی (Ivanovo Vozesensk) با زوجه متفاوت بود در آنجا برای هر ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ کارگریک نماینده و برای هر ۱۰۰۰ کارگر اضافی یک نماینده بیشتر در نظر گرفته شده بود حال آنکه هر گروهان که صرفاً ۲۵۰ نفر را دربر میگرفت میتواند یک نماینده به شورا بفرستد. همینطور نحوه انتخابات چنان بود که در مجموع از کارگاههای کوچک نمایندگان بیشتری به شورا فرستاده میشد تا از کارخانجات بزرگ. بعنوان مثال در مسکو هر چند برای هر ۵۰۰ کارگریک نماینده قرار بود انتخاب شود ولی هیچوقت از یک کارخانه بزرگ بیشتر از ۳ نماینده به شورا فرستاده نمیشد. از اینرو در کارخانهای با ۱۵۰۰ کارگر سه نماینده برای شورا انتخاب میشدند و از کارخانهای دیگری با ۷۰۰۰ کارگر همان تعداد نماینده به شورا فرستاده میشدند. همینطور در سامرا (Samra) از کارگاهها و کارخانجات کوچکی که بین ۲۰ تا ۱۰۰ کارگرداشتند ۱ نماینده انتخاب میشد، در صورتیکه برای بنگاههای با ۲۰۰ تا ۳۰۰ کارگر شغل فقط دو نماینده انتخاب میشدند، برای کارخانجاتی که بین ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ کارگرداشتند ۳ نماینده و بالاخره برای کارخانجات بزرگتری که بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر را در استخدام داشتند ۵ نماینده انتخاب میشدند. (۳۳)

در ابتدا کنترلی بر پروسه انتخابات صورت نمی گرفت و در نتیجه بودند کسانی که علیرغم اینکه رسماً انتخاب نشده بودند در جلسات شورا شرکت میکردند و از حق صحبت کردن هم برخوردار میشدند. ولی کم کم با جافتادن شوراها و ارتقاء سازماندهی درونی شان درجه بیشتری از نظارت و کنترل بر پروسه انتخابات اعمال گردید. خود این پروسه معمولاً از سه مرحله تشکیل میشد، در مرحله اول نمایندگان یا خود را کاندید میکردند و یا کاندید میشدند. اغلب نمایندگان شوراها از فعالین محلی بودند که برای انتخاب کنندگان چهره های شناخته شده بودند. در مرحله بعد صلاحیت نمایندگان در جلسه عمومی شورا به تصویب میرسید. احتمالاً در شوراها بزرگتر و مرکزی کنترل سومی هم توسط کمیسیونهای ویژه ای صورت میگرفت که وظیفه بررسی صلاحیت نمایندگان را که توسط شوراها محلی انتخاب شده بودند، به عهده داشتند. (۳۴)

در جلسات عمومی شورا فقط نمایندگان نی که انتخاب شده بودند شرکت نمیکردند، علاوه بر آنان نمایندگان سازمانهای مختلف سیاسی که در جنبش کارگری فعال بودند و همینطور نمایندگان اتحادیه های کارگری، نمایندگان نهادهای کمک به بیکاران و کارگران بیچاره و ناتوان و نمایندگان تعاونی های

کا رگری و امثالهم شرکت می جستند. این قبیل حضار علیرغم قلت تعدادشان عملاً نقش نافذ و موثر در مباحثات پر شور شورای ایفاء میکردند.

نسبت های مختلفی که برای انتخابات نمایندگان هرشورا وضع شده بود متعاقباً در میزان اعضا و یا ترکیب نمایندگان شوراهات تفاوت های را موجب میگردد. بعنوان مثال در شورای ورونژ (Voronezh) فقط ۱۴۰ نماینده ۲۵۰،۰۰۰ کارگر را نمایندگی میکردند حال آنکه در شهر توری (Tver) که تعداد کارگران آن بالغ بر ۳۵۰،۰۰۰ نفر میشد تعداد نمایندگان کارگران درشورا ۸۹ نفر بود. (۳۵) بنا بر این همانند سال ۱۹۰۵ تعداد نمایندگان شوراهای مختلف بیانگرواقعی پایه توده ای شورای اهمیت سیاسی آن نبود. این وضعیت تا تصویب قانون اساسی ۱۹۱۸ تداوم یافت. بهررومستقل از تفاوت های که در نحوه انتخابات شوراهای وجود داشت، نهادهای شورای تا اکتبر ۱۹۱۷ دیگر کاملاً به یک پدیده سراسری در روسیه درآمده بود بنحویکه تا آن زمان بیش از ۹۰۰ شورای مختلف تاسیس شده بودند. (۳۶)

علاوه بر شوراهای که توسط سربازان در پادگانها بوجود آمدند و بعضاً هم در شوراهای کارگران ادغام میشدند، در جبهه ها نیز سربازان اقدام به ایجاد شورای کردند. قراشماره ۱ شورای شهر پتروگراد انتخابات کمیته های سربازان در نیروی نظامی، دریایی و ستاد ارتش را مجاز اعلام کرد (۳۷) و هر چند در قراشماره ۲ که چند روز بعد منتشر شد تصریح گردید که مفاد قراشماره ۱ صرفاً مربوط به کارگران مقیم پایتخت میشود ولی این تاکیدات نتوانست مانع از آن شود که ایده ایجاد کمیته های منتخب سربازان با سرعت در میان توده های خسته و ناراضی سربازان جبهه ها پا گیرد. فشار این حرکت توده ای سربازان چنان بود که بالاخره فرمانده قوای ارتش هم مجبور به پذیرش این مطالبه شد و ایجاد کمیته های سه نفره منتخب سربازان در هر گروهان رسماً مجاز اعلام گردید. تا ماه مه موازین متناظر به چگونگی ایجاد این کمیته ها و همینطور شرح وظایف عمومی شان بطور سراسری تنظیم شد. این کمیته ها قرار بود که بین توده سربازان و افسران نقش واسطه را ایفاء کنند؛ بر دریافت جیره و دادن مرخصی ها نظارت نمایند؛ و بالاخره در ارتقاء آموزش سیاسی و فرهنگی سربازان دخیل شوند. تلاش فرماندهی ارتش برای سیستماتیزه کردن کمیته های سربازان و تشکیل چنین کمیته های در سطوح مختلف نظامی (گروهان، گردان، تیپ) در حقیقت اقدامی بود برای کند کردن لیه تیز جنبش انقلابی کمیته های ارتش که پیشتر خود بخود پا گرفته بود. این کمیته ها در روزهای اولی که تشکیل شدند خود را با اقدام به انتخاب یا عزل افسران مافوق خود میکردند، و صلاحیت افسران نالایق را صریحاً زیر سؤال می بردند. موازین جدیدی که متعاقباً از طرف فرماندهی ارتش در مورد کمیته های سربازان وضع گردید این حقوق و

اختیارات قبلا بدست آمده کمیته‌ها را دیگر غیرمجازا علام می‌کرد ضمن آنکه با خود ایده‌ها بجا دچنین کمیته‌ها بی مخالفتی نداشت. درحقیقت قرارشماره ۲ شورای پتروگراد که توسط اس‌آرها و منشویک‌های متزلزل تدوین شده بود تصریح می‌کرد که "قرارشماره ۱ به هیچوجه حق انتخاب افسران هرواحد [ارتشی] را به کمیته‌های سربازان تفویض نکرده است." (۳۸) درجبهه‌های جنگ چیزی معادل جلسات منظم شوراها و وجود نداشت بلکه صرفا کنگره‌هایی برگزار میشدند تا کمیته‌های سربازان را انتخاب کنند. البته در شهرهایی که نزدیک صفوف مقدم جبهه بودند و در آنها شورایی تاسیس شده بود معمولا نمایندگان کمیته‌های سربازان در جلسات شورا شرکت می‌کردند و بدین طریق میتوان گفت که سربازان جبهه‌ها در شوراها و شهری نمایندگی میشدند. بعلاوه از طرف شوراها و شهرهای مهم بویژه شورای شهر پتروگراد بطور منظم نمایندگان به جبهه‌ها فرستاده میشد تا ضمن حفظ رابطه سربازان و شوراها و شهرآنان را از اوضاع و احوال شهرها و تحولات سیاسی پشت جبهه مطلع نگه دارند.

به همان اندازه که جنبش شورایی به جنبش همگانی تبدیل میشد و دیگر معضلات و مسایل آن صرفا مسایل جنبش کارگری یا رسیدگی به مطالبات و خواسته‌های صنفی و ویژه کارگران را دربر نمی‌گرفت به همان اندازه لزوم ایجاد تشکلاتی که بطور مشخص رسیدگی به خواسته‌های صنفی کارگران را در دستور کار خود بگذارند و کارگران را بطور متشکل در مذاکرات با کارفرما بر سر شرایط کار، دستمزدها و... نمایندگی کنند بیشتر احساس میشد. برای پاسخگویی به این نیاز دو سازمان کارگری مختلف در خلال هفته‌های اول انقلاب فوریه پا گرفتند. یکی از این دو سازمان سازمان کارگری کمیته‌های کارخانه بودند که در همان هفته اول بعد از انقلاب فوریه لزوم ایجادشان از طرف شورای پتروگراد اعلام گردید. و در ۱۰ مارس شورا و کارفرمایان بر سر موازین متناظر برای ایجاد این کمیته‌ها و معمول داشتن ۸ ساعت کار روزانه با یکدیگر به توافق رسیدند. (۳۹) در ۲۳ مارس دولت موقت نیز با تصویب قرار در مورد وظایف کمیته‌های کارخانه به حضور آنان در صحنه پرتحول سیاسی آن دوره روسیه مشروعیت قانونی داد. هر چند قرار دولت موقت وظایف کمیته‌های کارخانه را در حد نمایندگی کارگران در مذاکره با مدیریت بر سر مسایلی از قبیل دستمزدها و ساعات کار، تنظیم روابط مالی مابین بخش‌های مختلف کارگران، و بالاخره ارتقاء سطح فرهنگی و آموزشی کارگران تعریف می‌کرد، ولی را دیکار لیس کمیته‌های کارخانه بسیار فراتر از میزانی میرفت که مفاد این قانون سعی در محدود کردنشان داشت. در برخی مناطق صنعتی کمیته‌های کارخانه عملا حقیق اخراج را خود بدست گرفته بودند و حتی در تعیین مدیریت، فورمن‌ها و سایر مسئولین اداری کارخانه بطور موثری دخالت می‌کردند. آنجا که کارفرمایان در

مقابلیه با کمیته‌های کارخانه و جلوگیری از اقدامات رادیکالشان تصمیم به ترک کارخانه‌ها بستن آن داشتند، کمیته‌ها دیگر خودگردان شدن و مدیریت است چنیستین کارخانه‌ها را مستقیماً بدست می‌گرفتند. ایده‌ها ایجاد کمیته‌های کارخانه‌ها به سرعت به سایر شهرهای صنعتی روسیه سرایت کرد و کمیته‌های کارخانه‌های مشابه آنچه در پتروگراد وجود آمده بودند در سایر نقاط صنعتی روسیه شکل گرفتند. در قدم بعد این کمیته‌ها برای متمرکز کردن فعالیت‌های خود اقدام به برگزاری کنفرانس‌ها و نشست‌های منطقه‌ای و سراسری نمودند و بالاخره در قیام اکتبر نقش موثری ایفاء کردند. (۴۰)

تشکیل دیگر کارگری که در آن دوره پا گرفت اتحادیه‌های کارگری بودند. اتحادیه‌ها چه بدلیل رادیکالیسم رقیبشان و حمایت ضمنی و آشکارشان از دولت موقت و چه بدلیل کم‌کاری ارگانهای مرکزی‌شان نتوانستند در دوران قبیل از انقلاب اکتبر به رقیب جدی کمیته‌های کارخانه‌ها بدل شوند. (۴۱) طی دوره فوریه تا اکتبر این کمیته‌های کارخانه بودند که عمدتاً کارگران را در مسایل صنفی و در مذاکره با کارفرما و دولت نمایندگی میکردند.

دهقانان دیرتر از کارگران به صفوف انقلاب پیوستند. در حقیقت بجز آن بخشی از دهقانان که به عنوان سرباز در جبهه‌ها یا در پادگانهای شهرها مقیم بودند بقیه شده دهقانان نقش اساسی بی در انقلاب فوریه ایفاء نکردند. همانند انقلاب ۱۹۰۵، دهقانان در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ نیز دنباله‌رو جنبش انقلابی کارگران در شهرها شدند و تجربه انقلاب فوریه با ردیگر نشان داد که در جامعه روسیه این طبقه کارگر است که پیشروترین و مقدم ترین نیروی محرکه هر انقلاب همگانی است. بدلیل تاخیر در پیوستن دهقانان به انقلاب، جنبش شورایی نیز که بیان متشکل انقلاب کنندگان فوریه بود، بسیار دیرتر راه به روستا یافت. البته انقلاب از همان روزهای نخست روستاها را تحت تاثیر قرار داده بود. تمایل به اقدامات رادیکال برای ضبط اراضی و برای اعمال قدرت مستقیم مردم - مسائلی که متاثر از اقدامات شوراهادر شهرها در اذهان توده‌های دهقان شکل گرفته بودند - عواملی شدند که دولت موقت را مجبور ساختند برای کند کردن روند انقلاب در روستا به ایجاد کمیته‌های بخش مبادرت ورزد. این کمیته‌ها صرفاً برای تقسیم آتشی اراضی اطلاعات ضروری را جمع آوری کنند ولی تا برگزاری مجلس موسسان از دست زدن به هرگونه اصلاحات ارضی خودداری ورزند. (۴۲) این اقدامات کذایی دولت موقت البته به هیچوجه نتوانست مانع آن شود که تلاشهای جدی بی برای جاسازی ساختن جنبش شورایی در روستاها صورت گیرد. اولین اقدام برای معمول داشتن جنبش شورایی در روستاها در مه ۱۹۱۷ با تشکیل کنگره سراسری نمایندگانشان دهقانان در پتروگراد صورت گرفت. این کنگره از حمایت فوق العاده زیادی